

بنیاد مطالعات ایران

برنامه تاریخ شفاهی

آقا حبیب بهار

بنادمطالعه ایران

FOUNDATION FOR IRANIAN STUDIES

برنامه تاریخ شفا هی

مصاحبه شونده: آقای حبیب بهار

مصاحبه کننده: آقای سید ولی رضا نصر

واشنگتن، دی.سی.: ۹ و ۱۶ مه، و ۱۶ ژوئن ۱۹۸۸

فهرست مندرجات

صفحه

۹ - ۱

سوابق خانوادگی ، درباب روابط رضا شاه با ملک الشعرا ، بهار ، درباره نحوه عمل رضا شاه با ترویج به فعالیتهای اجتماعی در خراسان ، درباره برنامه اصل ۴ ، تغییرات در کشاورزی ایران ، برنامه های عمرانی نیابت تولیت آستان قدس رضوی .

۲۲ - ۱۰

درباره انقلاب سفید و تاء ثیر اصلاحات ارضی به پیشرفت کشاورزی ، واکنش علماء به اصلاحات ارضی ، روابط میان نیابت تولیت خراسان و حوزه علمیه مشهد ، درباره نحوه عمل نیابت تولیت خراسان ، درباب تصمیم به بازسازی دور صحن حضرت رضا و نتیجه آن .

۳۵ - ۲۳

چگونگی به شرکت در انتخابات مجلس ، نحوه عمل مجلس شورای ملی و مقدار آزادی نمایندگان ، درباره ریاست مجلس آقای ریاضی با کمیسیون کشاورزی مجلس و بررسی از وضعیت کشاورزی ایران در سالهای قبل از انقلاب ، روابط میان نمایندگان مجلس و مقامات محلي و دولتی .

۴۱ - ۳۱

خاطراتی از علی شریعتی ، افکار او و دلائل محبوبیت او در مشهد و مهاجرت او به تهران ، خاطراتی از خانواده رجوی و مسعود رجوی ، ساقه آشناei با برادران احمدزاده ، خاطراتی از دکتر بقائی کرمانی ، نظریات درباره ارتشد از هاری و ملاقات با ایشان پس از قبول شغل نخست وزیری .

۴۵ - ۴۲

لایحه انحلال ساواک در زمان نخست وزیری بختیار ، درباره جدا شدن دکتر بقائی از دکتر مصدق ، درباب پیشنهاد نخست وزیری به دکتر بقائی قبل از انقلاب ، درباب نخست وزیری جمشید آموزگار ، قطع وجهات پرداختی به روحانیت در دوران آموزگار .

۵۹ - ۴۹

خاطراتی از دوران نخست وزیری از هاری ، برخورد با ارتشد قره با غی ، شلوغی های مشهد در طی انقلاب ، نقش آیت الله شیرازی در گرداندن شلوغی ها ، نقش مزدوران فلسطین در قصاویهای دیده شده در شلوغی های انقلاب ، برآورده از نحوه عمل حکومت نظامی مشهد در طول انقلاب ، مسئله انحلال ساواک ، واکنش علماء به آن ، نقش ساواک در دامن زدن به انقلاب با خاطره از دیدار با شاه در روزهای آخر ، نظریاتی درباره سیدعلی خامنه ای ، شیخ علی تهرانی و واعظ طبسی .

سوال : چناب آقای بهار اجازه پنرماهیید شروع بکنیم با یک شرحی از مسابقه زندگی، کودکی و تحصیلات خودتان پنرماهیید.

آقای بهار : من پسر مرحوم احمد بهار هستم. و در سال ۱۳۰۵، خورشیدی پر اپر با ۱۹۲۶ میلادی در شهر مشهد متولد شدم. تحصیلات ابتدائیم را در آنجا کردم و تا کلاس پنجم بعلت تبعید پدرم به تهران، آمدم به تهران. و پس از گذراندن دوره دهمستان به کالج امریکائی تهران رفتم. و تحصیلات متوسطه را در کالج امریکائی تهران تمام کردم. و پس از آن بخاطر کمک به زندگی پدرم آمدم به مشهد، که ملکش را اداره پکنم، و به زندگیش کمک پکنم، و شمن اینکه آن کار را کردم داشکده حقوق را هم در رشته قضائی به پایان رساندم.

سوال : این در مشهد، دانشگاه مشهد شما رشته قضائی را خواندید یا اینکه در تهران؟

آقای بهار : نه خیر، در تهران، ساکن مشهد بودم. آمدم در داشکده حقوق در کنکور شرکت کردم قبول شدم. و بعد آن زمان هیچ مانع نداشت که شما نام نویسی بکنید و بعد فقط در روزهای امتحان پیاویید به تهران و امتحانات را پذهیید و دو مرتبه پرسکاری شدید پرسکارتان. من به این ترتیب با نبودن وسیله در آن تاریخ که گاهی اوقات امروز تلگرافی خبر میدادند امتحانات مثل "آقای دکتر متین دفتری گفتگو" که امتحانات شفاهی آئین دادرسی کیفری پس فرداست مثله، هواپیما که نبود، ترن منور به مشهد کشیده شده بود. پایستی یا با اتوبوس اشسان میآمدم، یا میرفتیم آن زمان سر راه می ایستادیم از این تازگرهای نفتشکش اینها را سوار می شدیم گاهی اوقات مستقیم میآمدیم تا تهران، گاهی اوقات میآمدیم شاهروند. شاهروند پیاده میشدیم با ترن میآمدیم تهران خودمان را میرساندیم به امتحان، یعنی دو مرتبه اتفاق افتاد که من از ایستگاه راه آهن مستقیم رفتم به داشکده حقوق. والا به امتحان نمیپریم. به این ترتیب میآمدیم و امتحان خودمان را میدادیم و مجدداً پرمیگشتیم میرفتیم سرکارمان.

سوال : شما فرمودید پیش صحبت‌هایتان که پدرتان تبعید شده بودند به تهران این پجه دلیل بود.

آقای بهار : خانواده ما اصولاً "تا جاییکه فکر میکنم خود شما هم اطلاع داشته باشید یک خانواده‌ای بودش که همیشه توی سیاست بودند. در متن سیاست اگر شپور شدند، در حاشیه همیشه بودند. پدر من هم مدیر یک روزنامه یومیه‌ای بود در مشهد که در آن زمان تنها روزنامه یومیه شهرستانها بود.

سوال : پجه نام؟

آقای بهار : روزنامه پهار. مرحوم ملک الشمراء روزنامه ثوبهار را داشت و پدر من روزنامه پهار.

سوال : با هم چه نسبتی داشتند؟

آقای بهار : پسرعمه و پسر داشتند. پدر من پسردائی مرحوم ملک بود. و ایشان هم پسرعمه پدرم

در وقایع مسجد گوهرشاد که اتفاق افتاد. یک عده از متنفذین را پیش از اینکه اینها دست داشتند اینها را گرفتند، من چمله پدرمن و ایشان مدتها در زندان پودند در همان مشهد، مدتها در زندان باصلاح لشگر و بعد در زندان شهربانی تا اینکه مسلم شد که ایشان دخالتی در این چریقات نداشتند.

سوال : این دلیل زندانی کردن متنفذین برای پیش گیری از پمپید یا قتل مسئله بود و یا واقعاً دولت فکر میکرد که اینها یک دستی در ...

آقای بهار : هردو، هم پیشظور پیشگیری از تکرار یک چنین مطلبی که پیش آمده بود، هم بخاطر اینکه فکر میکردند اینها دخالت داشتند چون در این چریان

سوال : چیزی تو روزنامه نوشته بودند یا....

آقای بهار : عرض میکنم، چون در این چریان نایبالتولیه آستان قدس اصلاً پاشش را داد. مرحوم محمد ولی اسدی نایبالتولیه آستان قدس بود. و بخاطر اینکه املاک زیادی آستان قدس در منطقه خراسان دارد و عده‌ای که ریخته بودند توی مسجد گوهرشاد، عیوماً مردم روستائی بودند. اینطوری تلقین کرده بودند، به شاه که اینها را نایبالتولیه آستان قدس موجب شده پوسیله عواملش که بیایند و به مسجد گوهرشاد پریزند. و بعد هم آن زمان ممت نایبالتولیه آستان قدس و سمت استانداری یکی شبود. همیشه یک اختلافاتی بین استاندار وقت و نایبالتولیه وقت وجود داشت، استاندار وقت پاکروان بود و نایبالتولیه مرحوم اسدی. اینها ضمن اینکه خالیترین مقامات استان را داشتند یک اختلافاتی هم پیشنهاد بود. گویا چنین گزارش کرده بودند از استانداری به شاه که نایبالتولیه در این چریان دست داشته و مرحوم اسدی را گرفتند پس از چند روز تحقیقات او را در دادگاه صحرائی محکمه‌اش کردند و اعدامش کردند. که همان شبی که ایشان را قرار بود اعدام بگند اطلاع داده بود یک کسی به پدر بزرگ من که فردا اسدی و شیخ احمد را اعدام می‌کنند که پدر من باشد. این مرحوم پدر بزرگ من از همان شب تا روزیکه دیگر زنده بود دچار رعشه شده بود و تا آخر عمر ادامه داشت.

سوال : این شکته خیلی جالبی را پیش می‌آورد. چون خانواده اسدی، از خانواده زمین دار مقتدری بودند اگر اشتباه نکنم در خراسان.

آقای بهار: البته، توی خانواده نسبتاً متمکنی بودند. ولی نه به آن صورت.

سوال : واکنشی نداشت که به رضا شاه نشان پدمد.

آقای بهار : نه خیر، نه خیر، این قطعاً یک چیزی هم دارد دیگر، یک تقریباً میتوانم پیگویم که یک تاریخچه‌ای هم دارد که در بین خیلی‌ها مشهور است. میدانید که دو تا پسر مرحوم اسدی یکی آقای علی اکبر اسدی، یکی آقای علیشاه اسدی. اینها دو تا از پسرهای مرحوم اسدی هستند. که هردو، دو تا دختر از مرحوم ذکاء‌الملک فروغی گرفتند. ذکاء‌الملک فروغی در همان زمان وزیر دربار بود و اینها متولی شدند

په مرحوم فروغی که پدر ما به گناه است و کاری شکرده و پیجهت گرفتند و گزارش خلافی داده استادار وقت. شایع بود در خراسان که تلگرافی که اینها میکنند مرحوم فروغی یک چوایی میدهد : که در کن شیر شر خویخواره‌ای - چز به تسليم و رضا کو چاره‌ای. و حتی این مسئله را من از پدرم شنیدم که مسلماً ایشان اطلاع داشت. و هدون اطلاع نمیگفت. ایشان گفت که بالآخره توانسته بود مرحوم فروغی اعلیحضرت را متقادع کنند که بگذارند تحقیق پیشتری پشود. بعد اگر صحت داشت این حکم اعدام را اجرا بکنند. و این دستور را میدهند ولی بعلت همان اختلافاتی که بین استادار و نایب‌الدولیه بود بعد از اینکه این حکم را اجرا میکنند تلگراف را میگویند رسید.

سوال : آیا شما این نکته‌ای هم که گفتید که پدرتان هم پدلیل فعالیتهای سیاسی تبعید شدید به تهران آیا دلیلی بود که بمنظور میآید توی خاکواده بهار چون خود ملک الشعرا، هم در عین حال یک عناد حداقل خفیه‌ی با رضا شاه داشت که این مخلافت با رضا شاه وجود داشت، یا اینکه ملک الشعرا تائییر روی پدرتان داشت و پدرتان تائییر بهر ملک الشعرا، یا این اتفاقی بود که این دو شفر... .

آقای بهار : نه، این اتفاقی بود. هر دو تا خیلی بهم علاقمند بودند. اختلاف سنی شان فقط چهار سال بود. و با همیگر پیزگ شده بودند حتی در آن زمان در مشهد خاکواده‌ها خیلی نزدیک هم نزدگی میکردند. مثل کردستان که الان هم همینطوری است. منزل ملک الشعرا، پدر پیزگ من، عمومی پدرم، که او هم باز داشت ملک الشعرا میشد و عموهای دیگرم. اینها همه در یک محله بود. فقط یک دیوار اینها را از هم جدا میکرد. این بود که اینها با هم پیزگ شده بودند خیلی هم بهم علاقمند بودند. و پدرم همیشه پیغام همان سه چهار سال تفاوت سنی و مقام علمی و ادبی مرحوم ملک. ضمن اینکه یک چشین فرمیتی بهم داشتند و خیلی هم نزدیک بودند. نهایت احترام را نسبت به ایشان داشت. و اینها مخلافتشان، مخالفتهای اصولی بود، مخلافتهای اصولی .

سوال : سر سیاستهای دولت .

آقای بهار: بله ، سر سیاستهای دولت. میدانید که در ابتدا امر رضا شاه در زمان مسدار سپه‌ای امش بیکی از مشاورینش مرحوم ملک بوده. توی همان تاریخ احزاب سیاسی‌اش اگر بخواهید می بینید که هر روز همیگر را میدیدند و با هم مشورت میکردند. و ملتی هم قبیل از اینکه مغضوب پشود. مرحوم ملک تا دوره ششم مرتب از یکی از شهرهای خراسان به ترتیب پیشورد، ترشیز آن زمان، که کاشمر باشد، تربت و سرخس کلات و درگز نماینده بود و یک چشین رابطه‌ای بود ولی مخالفتهایی که داشتند یک مخلافتهای اصولی بود. پس از این، وقتیکه یک چشین مستمسکی هم پدست افتاد که در وقایع مسجد امکان دارد دست داشته باشند ایشان را گرفتند. و علت عده گرفتاری پدر من رابطه حمته و خیلی خوبی بودش که با علماء طراز اول مشهد داشت.

سوال : یعنی دلیلی که رضا شاه فکر کردند که پدر شما ممکن است دست داشته نزدیکی‌شان با علماء بود... .

آقای بهار : بله، بله، بله. با مرحوم حاج آقا حسین قمی، حاج آقا حسین طباطبائی قمی که پدر همین

آیت الله قمی فعلی مقیم مشهد باشد. با ایشان رابطه خیلی شژدیکی داشت و همین رابطه موجب شد که ایشان را پسگیرند. و مدتی هم در زندان بودند تا سال ۱۳۱۶.

سوال : در تهران در زندان .

آقای پهار : در مشهد، در زندان بودند و بعد ایشان را آزاد کردند و گفتند شرمنش اینست که شما در مشهد دیگر نباشید. این بود که به ایشان گفتند که ببیا تهران، تهران هم تحت نظر بود. تحت نظر هم به این صورت بود. که هفته‌ای یکمرتبه و پانزده روز یک دفعه پاییزی میرفتند شهرپاشی و حضور خودشان را در تهران ببیک ترتیبی به اطلاع مقامات شهرپاشی و امنیتی میرساندند.

سوال : شما فرمودید که بعد که از دانشکده حقوق فارغ التحصیل شدید پسکار وکالت دادگستری پرسداختید.

آقای پهار : من بعد از اینکه فارغ التحصیل شدم از دانشکده حقوق. مدتی توی هیئت عملیات اقتصادی امریکا در ایران ناحیه خراسان که همان اصل ۴ باشد آنجا شروع کدم به خدمت، پسکار اداری و حدود نه سال اینکار را می کردم و خوب لیسانسیه حقوق هم بودم، کارآموزی وکالت را هم می کردم.

سوال : می توانید پفرمائید راجع به کارهایی که در اصل ۴ میکردید. چه پرثامه‌هایی در مدتی که شما آنجا بودید پرثامه اصلی اصل ۴ بود چه اندازه اینها موفق بودند.

آقای پهار: مدتی من کار اداری داشتم. مدت خیلی کمی کارهای اداری داشتم که کاملاً در چریان کار نبودم. ولی بعد از دو مال یا شژدیک سه مال معاون اداره شده بودم. و در همه این کارهایی را که میکردند دخالت داشتم. کارهایی که اینها می کردند پیشترش چنین فنی داشت و در حقیقت کمکهای فنی بودش که پدولت ایران میکردند، این کمکهای فنی اختصاصاً در رشته‌های کشاورزی بود، فرهنگی بود، پهداشت بود. مقداری در راهسازی بود. پخصوص ماشین آلات و در قسمت کارهای فرهنگی یک مقداری پیشتر از این رشته‌های دیگر فعالیت داشتند آن زمان. در قسمت کشاورزی مزارع نمونه‌ای ترتیب می دادند آن زمان ماشین آلات زیادی هنوز نبود، پھلوپریکه مأموریت دادند بخود ما، ما رفتیم در تمام استان خراسان. تراکتورهای را که کشاورزها ازش استفاده میکردند شمردیم بیش از ۲۵ تا تراکتور در استان خراسان نتوانستیم پیدا بکنیم که مالکین ازش استفاده می کردند. ولی بناله چند مال با مزارع نمونه‌ای که اصل ۴ ترتیب داده بود قسمت کشاورزیش و آموزش داده بود یک عدد از کشاورزهای عیده را که مزارع وسیع داشتند. اینها همه از این ماشین آلاتی که دیده بودند در آنجا. رفتند و مغارش دادند و خریدند زراعتشان را مکانیزه کردند و خیلی در بالا پردن راندمان محصول در واحد سطح خیلی راهنماییهای اینها موثر نشده بود و این خودش یک عامل تشویق کننده شد برای کشاورزها. که سعی بکنند که هم زراعتشان را مکانیزه بکنند و هم این اصول علمی را در کار کشاورزی پسکار پسگیرند.

سوال : پس پنطیر شما یعنی مؤلفیت آمیز بود فعالیتشان. چون بعضی ها میگویند که بخصوص خود امریکائیها اخیراً ایراد میگیرند به اینکه آنطوریکه پاید و شاید بازده نداشت و شاید در بعضی موارد

یک مشکلات اجتماعی حتی بعدها برای ایران ایجاد کرد. شما نظرتان راجع به....

آقای بهار : من شخصاً فعالیتهاشی را که در رشتہ های کشاورزی، فرهنگی، پهداشت و اینها شد. میداشم را خیلی مفید میداشم و معتقدم که در کار کشاورزی و امور فرهنگی، پیشرفت قابل ملاحظه ای حاصل شد. برای اینکه تمام این گزارشها و این چیزها را من میدیدم. حتی گزارشها آخری را که اسطلاحاً "ترمینال رپورت پوش می گفتند اینها را میدیدم، و چون خود من هم توی کار کشاورزی بودم، از اول عمرم. و همیشه هر کاری که داشتم توانم با کشاورزی بوده و تابعی خودم را در کار کشاورزی صاحبنظر میداشم در کار کشاورزی بدون تردید راهنماییشان موثر بود. کشاورزی و دامپروری، هردو، الان در خرمانان اشخاصی وجود دارند که پهمان نحوه ایکه در آن زمان شان آموزش داده شده دامپروری دارند می گند و پهترین دامپرورهای موفق خرمانان هستند. یعنی الان گاو داریهای خوبی که در شهر مشهد همتش آنهاشی است که از همان زمان تشکیل شده و از مأمورین ترویج کشاورزی استفاده کردند، و راهنماییشان را پیکار نمی‌نمایند. و توانستند توفیق پیدا کنند. من یک مطلب خیلی ساده برای شما پیگویم، شما وقتی که قبل از اینکه اینها بسیارند. شما از دم کارخانچات قند از فاصله ۵ و ۶ کیلومتری کارخانچات قند در فصل پهره پرداری که رد میشندید بتوی تعفن پوسیده شدن تفاله های چغندر قند همه فضای را پُر کرد و اصلاً عبور از آنجاها واقعاً مشکل بود پس که این پوی خیلی بدی میداد هنوز ما شمی داشتیم که تفاله چغندر قند یک مواد مذکوی دارد که برای حیوان و برای دام خوبی مفید است. بعد در نتیجه تعلیماتی که مسئولین ترویج کشاورزی که زیر نظر یک کارشناس و مستشار امریکائی کار می کردند این آموزش را دادند و فهماندند به جامعه روستایی خراسان که آقا این چیزی را که شما دور میریزید این تفاله چغندر قندی را که میریزید دور و ازش استفاده نمی کنید. یک همچنین خاصیتی دارد و برای اینکه اینها را تثویق پکنند. کامیوشهای ریوی ۷ و ۸ و ۱۰ تنسی داشتنند. خود اداره اینها را میرفت از کارخانه قند اینها را پار میکرد میداد در مزرعه پهشان سیلو کردن را هم آموخته بود که چطوری سیلو کشد. و اینها وقتی دادند به دام دیدند عجب علوفه خوبی است برای دامشان و ارزانه. شروع کردن پمصرف کردن تفاله قند و حالا پهچانی رسیده که به ازاء هر مقدار چغندر قند که شما تحويل پدهید. چند کیلو پهتان تفاله خشک از همان تفاله چغندر قند خودتان پشما میدهند. و سرش همیشه اختلاف است در این چند مال اخیر همه ماله در موقعی که توزیع میخواهند پکنند تفاله چغندر قند را. بین کشاورزها و کارخانچات قند همیشه دعوا است . برای اینکه کارخانچات قند میتوانند در بازار آزاد اینها را با قیمت های خیلی گزارف پغروشند که مابه التفاوتش با آنچه که پایمتری به کشاورزی که چغندر را تحويل داده پدهند یک مبلغ هنگفتی میشود.

سوال : آنوقت شما پس از اصل ۴ یعنی ۹ مال فرمودید آنجا کار میکردید. بعد از آن که از اصل ۴ پیرون آمدید رفتید توی کار وکالت یا کشاورزی .

آقای بهار : من تا سال ۱۳۲۹ که تقریباً میشود ۱۹۶۰ من فعالیت اداری داشتم توی همین اصل ۴ خرمانان. و عضو مقدم ایرانی اصل ۴ بودم در خرمانان . در آن مال بنا به تلاشای نایبالتولیه وقت آستان قدس مرحوم محمد مهران پدر همین آقای دکتر حسنعلی مهران که قطعاً می شناسید در نتیجه اظهار تمایل ایشان خدمت در اصل ۴ را ترک کردم و آدم رفتم در آستان قدس و بعلت نفوذی که در منطقه سرخس داشتم. سرپرستی املاک آنچا را پمن واگذار کردند.

سوال : املاک پدری تان را .

آقای پهار : شه خیر، املاک موقوفه استان قدس بود. نایب‌الدولیه استان قدس که مرحوم مهران بود، پسند گفتش که اینجا خیلی وضعش بهم خورده و احتیاج دارد که یک کمی بروند یک سر و صورتی به اینجا بدهد. منهم برایم مشکل بود که از شهر مشهد پرورم برای اینکه آنجا ۱۹۲ کیلومتر از شهر مشهد دور است. یک پخشی است از بخش‌های ششگانه آشروز مشهد و چزو شهرستان مشهد است. ولی ۱۹۲ کیلومتر فاصله دارد. راه نداشت وضع ناجوری داشت. هوایش فوق العاده بد بود. معهذا ایشان اصرار کردند که شما اگر پروردید آنجا را یک مدتی سر و صورتی بدهید علاوه براینکه من ممنون می‌شوم، بخاطر سمت نایابت دولیتی که اینجا دارم پس بعد شما را می‌اورم به خود مشهد. منهم قبول کردم برای اینکه فکر کردم مدتی محدود خواهد بود. ولی حدود دو میل آنجا ماندم و لازم هم بود. بعداً خودم از این کاری که کردم خیلی اظهار رضایت باطنی داشتم. برای اینکه "واقعاً" یک منطقه عقب افتاده و متاسفانه مجاور خاک شوروی یعنی منتبی‌الیه خاک ایران در منطقه جنوب شرقی مشهد، حد فاصل بین خاک ایران و خاک شوروی یک رودخانه‌ای بود. همان رودخانه هریرود معروف که این رودخانه یک رودخانه دیگر هم از مشهد میرفت و پانز می‌پیوست پنام کشید. در یک محلی پنام پُل خاتون، این می‌آمد به دهن از مجموع این آب رودخانه را ایران می‌گرفت و هفت دهنه میرفت به خاک شوروی، و مازادش هم در موقعی که سیل چاری می‌شد و آب قابل کنترل نبود میرفت به تجن میریخت. در خاک شوروی البته. و این منطقه سرخس خیلی وضع استثنایی داشت. و من توائیستم که در ظرف مدتی که در آنجا بودم کارهایی پکشم که شاید همان موجب این شد که همیشه اصرار داشتند که مرا پیک صورتی بعنوان نماینده په مجلس په‌فرستند.

سوال : قبل از اینکه پیش پروریم یک سوالی داشتم، این فعالیتی که شما در سرخس کردید آن فعالیت عمرانی و کشاورزی در آن ناحیه، آیا این همش از روی ساخته کار خودتان بود یا اصل ۴ یا اینکه دولت اصولاً سیاستی شبیت به این اماکن عقب افتاده، یک سیاست عمرانی در آن مرحله داشت و آیا حمایت کامل از شما می‌کردند. که اگر شما پول می‌خواستید، سرمایه می‌خواستید و اصولاً چه چوری ظرف دو میل این اهداف را پیش پروردید.

آقای پهار : در آن حدّ بدولت ارتباطی نداشت. بخش سرخس اصولاً تمام املاکی که دارد متعلق به حضرت رضا است. چزو موقوفه است .

سوال : یعنی آستانه می‌خواست آنها را .

آقای پهار: آستانه می‌خواست که این منطقه پیک صورتی آباد بشود و درست بشود. پیشتر این املاک هم با آپی که از همین رودخانه می‌گرفت مشروب می‌شد. پناپرایین، در درجه اول آستان قدس بود که تحت نظر مستقیم شاه بود و شاه بعنوان تولیت از این املاک پاییستی که حقائب و نگهداری می‌کرد و پهنه پرداری می‌کرد. و درآمد این موقوفات را خرج پاصلخ پقعد متبرکه حضرت رضا می‌کرد و خرج پیمارستان شاهرضا می‌کرد و چاهای دیگر، نایب‌الدولیه آستان قدس در درجه اول این علاقه را داشت که اینکار را بکند. بعد همان ابتدائی که من رفتم آن زمان هنوز آنجا را بصورت شهرستان درش نیاورده بودند پخش بود.

استاندار وقت هم که من پا ایشان مدتی په عنوان دپییر کمیته عمران آستان با ایشان همکاری داشتم. در همان سمت معاونت اصل ۴، ایشان هم خواهش کرد که امور پخشداری آنجا هم تحت نظر من باشد و دیگر بخشداری هم در تمام مدتی که من آنجا بودم به آن منطقه نفرستاد که مبادا مشکلی در کار پیشرفت آنجا ایجاد نمیشود. در حالی که هیچوقت همچنین پرخوری ایجاد نمیشود پس از اینکه په رحال تفوق معنوی خودش مسائل را حلش میکرد. اگر پخشداری میفرستادند آنجا آن بنتحوی از اتحاد تحت تاثیر نمود. چون کسانی که آن زمان به پخشداری میفرستادند مدارج تحصیلی زیادی نداشتند، اطلاعات زیادی نداشتند، خود پخود تحت تاثیر قرار میگرفتند. این بود که من آنجا توانستم خیلی خوب کار کنم و حتی میتوانم به شما بگویم که از این چهت خیلی خوش شانس بودم که پخشدارهای وقت چراط نکرده بودند که صدی پنج عمران را که از همین مزارع آستان قدس پایستی میگرفتند یا پعلت شف پخشدار در مقابل رئیس املاک نتوانسته بودند این پول را وصول کنند. یا اصولاً "نایبالتولیه" به او دستور داده بود شده بود ۵٪ را. من این پولها را گرفتم و چون په رای عمران بود، در دفاتریکه آب آشامیدنی در فصول مختلف سال نداشتند. چاههای زدم آنجا و آب آشامیدنی شان را پرایشان تهیه کردم. و از همان آب په رای کار کشاورزی هم حتی میتوانستند استفاده پکنند. و من یک چیز چالپی پشما بگویم که نهایت تاءسف و تاءشر په کسی که پعداً آمده بود در آنجا دست میداد. په رای اینکه این چاههای که من آنجا زده بودم ابتداً با این پول صدی پنج عمران همه چاههای نیمه عمیق بود یعنی تو نیست در بعضی چاهها ما چاه کنده بودیم و سر نه متري رسیده بود په یک آبی که شش اینچ آب میداد با یک موتور ۱۶ قوه اسب. با یک موتور پلاکستون که ۱۶ قوه اسب قدرتش بود. شش اینچ آب میداد این مردمی که آب آشامیدنی زلول در طول مدت سال مصرف نکرده بودند و همیشه این آبی که از رودخانه میآمد این را میگرفتند توى ظرف میریختند میگذاشتند لایش ته نشین پشود. بعد این آب را پمصرف طبیع و آشامیدن پرسانند. این چاهها که زده شد. اینها از این مشکل خلاص شدند.

سوال : آنوقت آیا شما تعليمات کشاورزی هم در چنب این تهیه آب و اینها به کشاورزان میدادید یعنی پیک پردامه...

آقای پهار : به آنصورت په نامه که فقلا پخاطر تعليمات انجام پشود خیر. ولی یک مسئله را باید خدمت شما بگویم که اصولاً "طبیعت پشر چلب نفع است و دفع ضرر. یعنی آنچه که پنهانش باشد احتیاج ندارد شما به این پگوئید تعليم در آن راه به این پدهید. فرض بغمائید مزارع سرخس که مزارع پهناوری بود که با همان سیاستی که خودشان وزارت میکردند. با اسب و گاو و گاو آهن قدیمی کشت و ذرع میکردند. و بعد موقع درو هم خودشان میرفتند با دست درو میکردند سالی پنج شاهزاد تن سهم آستان قدس که حمل میشند که میرفت به اشبارهای استان قدس و فروش میرفت و در راه واقفین آن املاک مسری، میشند در راه. باصطلاح آشجه که واقع تعیین کرده بود پمصرف میرسید زیر نظر نایبالتولیه استان قدس. وقتی که من رفتم آنجا یک موردن را پرایشان تعریف میکنم شما دیگر به بقیه مطالبش میتوانید پی پبرید. آنجا یک سدی چلوی این رودخانه است که از زمان مظفر الدینشاه که یک عده را کوچ داده آورده در آنجا باصطلاح ساکنشان کرده، یک پندی یا سدی در آنجا بسته شده که این رودخانه پمناسیت کوچ دادن این افراد بوسیله مظفر الدینشاه و در زمان او معروف شده به پند مظفری. این سد شاید طول این محلی را که چلوی آب پستند شاید ۲۰۰، ۴۰۰ متر طول این باشد. نحوه تقویت کردن این سد پاینصورت بود که حدود ۱۰۰۰

۱۵۰۰ نفر زارع پرای ۱۰ تا ۱۵ روز ، ۱۵ شبائورو میرفتند و اصلاً" سر آن پند می خواهیدند و با پارچامه ، فرقون، اینجور چیزها ، خاک و اینها میآوردند میریختند و یک مقداری هم چوب را بصورت خرك و سه پایه درمیآوردند و میگذاشتند و این خاکها را میریختند پمشتش تا این مدت تقویت پشود و پتواند چلوی آب را پند پیاورد و خیلی اتفاق میافتاد که در مقابل آب طاقت نمیآورد این سد و می شکست و میآمد و خراپیهای پبار میآورد و مقدار زیادی از اراضی را از بین میبرد. حتی بعضی خانه ها را از بین میبرد. من اولین اقدامی که در آنجا کردم بهم نفس رسیدن به شهر سرخس چون درست یادم است که در ماه آبان بود که این مأموریت بمن داده شد وقتی که رفتم آنجا متوجه رودخانه بقدر کافی آب شداست که زراعتشان را اینها شروع کنند. باید منتظر می نشستند تا رودخانه آبدار پشود آب پیايد در نتیجه پارشدگی و سیل و آب شدن برف، در بعضی از کوهها آب پیايد بعد اینها بتوانند زراعتشان را شروع کنند. وقتی من رفتم آنجا مصادف شد با موقعی که بایستی این پند مظفری را میرفتند و تقویتش میکردد. گفتم شحوم کارتان چیست، پرای من تعریف کردد که بهله، این جوری است . و شروع هم کردد، کارگران آمدند، زارعین آمدند آنجا و شروع کردد به ایشکه، من دیدم که عجب در یک موقعی که بولدوز کارها را می کنند. تلگراف، کردم به مرحوم مهران، خدا رحمتش بکند و گفتم خواهش میکنم که یک بولدوزر دی ۸ را که دیدم آنجا دارید و بیکار هم افتاده اینرا برای چند روزی پهمرستید پیاوردند به سرخس . این بولدوزر را آوردند و در گرفش روی ما این سد را تواستیم خیلی خوب تقویتش پکنیم و درستش پکنیم و از آن سال پبعد دیگر هیچکس نتوانست زارعین را در فصل لزوم تقویت پند. بپرسد آنجا که به آنصورت قدیمی و کهنه بروند این کار را بکنند. میه ساله می گفتند مثل آن سالی که آقای پهار بولدوزر را تلگراف کرده و آوردند فلاں و اینها. خوب بولدوزر پیاوردند این کار را پنج و شش روزه پکند ما را معطل نکنند. و مهمتر چیزی که پرای من خیلی مهم بود آن زمان این بودش که موقعی که این کارگران این طرف این کار را میکردد، آنطرف، رودخانه روسها بولدوزر داشتند، وسائل مکانیکی داشتند. کارهایشان را میکردد، و این زارعین این طرف آنها را میدیدند آنها هم اینها را می دیدند برای ایشکه فاصله عرض کردم چیزی نبود. یک رودخانه بود حد فاصله. و وقتی این بولدوزر کاترپیلار دی ۸ امریکائی را آوردند آنجا و شروع کرد آنجا پسکار کردن پا پنج و شش روز عقب رفتن و چلو آمدن. این مدت پسته شد دیگر اینها راحت شدند و سیل هم هیچ کاری به آن نمی توانست پکند. بقیه چیزها را هم همینطوری در نظر بگیرید. مثلاً همین کشت زراعتشان . اینکه من پشما گفتم کاو آهن و با اسب و گاو زراعتشان را می کردند از آن گاوآهن یک چیزی باید پرایستان بگوییم که خیلی چالب است . حتی این گاو آهن اسمش گاو آهن بود والا گاوآهن نبود. با چوب یک چیزهایی را میتراسیدند شبیه گاو آهن که په اصطلاح خودشان میگفتند که اینها گاوآهن ترکمنی است. برای اینکه ترکمنی روی زمین را فقط یک ریزه خراش میداد بعیزانیکه پذر بپرورد به زیر خاک حتی همین را خراش نمیداد و آن خاک حاصلخیز آن منطقه بودش که با اینقدر شیار یک همچین محصولی را آنجا میداد که پنج ، شش زار تن شاید. ولی معهذا وضعیت زارعین در شهایت بدی بود و در شهایت عسرت رشکی میکردد من دریکی از مسافرتهاشیکه مرحوم مهران به آن منطقه کردند. همان ابتدائی که من رفته بودم. وقتیکه ایشان آمدند آنجا پمن گفتند که خیلی شما گزارشهایی که از اینجا می نویسید من ناراحت میکند و تکان میدهد مگر وضع اینها چطوری است. گفتم که شما به آنچه من گزارش دادم اکتفا نکنید، حالا که تشریف آوردید اینجا بمنا به تمايل خودتان ها هم اتومبیل را سوار میشویم دو تا و سه تا از خانه های اینها را تويیش

سرکشی کنید، ایشان این حرف را قبول کردند با هم سوار شدیم آمدیم و گفتم هرچا شما تمایل دارید پسگوئید پیاده شویم برویم از یک خانه‌ای بازدید کنیم، ایشان هم دم یک خانه‌ای رسیدیم گفتند برویم اینجرا پیشیم . رفتیم دیدند که همه وسائل زندگی این خانواده چهار و پنج نفری که یک زن و شوهر و سه تا پچه پودند همه زندگیشان به ۲۰۰ تومان آن زمان بالغ نمیتوود و این پاز یک کسی بود که نسبتاً زندگیش قابل روایت بود. دویین خانه‌ای که رفتیم توانیم دو تا اطاق گشیدی پشت سر هم بود که وقتی رفتیم تو، از تاریکی و دود ایشان هیچ چا را نمیتوانست پیشیند. بعد مدتی آنجا ایستاد تا توانست چلوی خودش را پیشیند رفتیم چلو دیدیم که یک مردی پای اجاق آتش نشسته بیک دختر پچه کوچک ۵ و ۱ ساله هم مثل چوجه‌هاشی که زیر بال مرغ میروند. رفته آن چلو زیر بال پدرش و چراغی هم که ازش استفاده میکرد از این چراغهای پاسطلاح موشی که دود نفت فضای اطاق را پُر کرده بود. بعد از این پدر از این مرد پرسیدم. پدر تو زن شداری گفت زن داشتم چند روز پیش مرده و این پچه هم ازش مانده و خود مرد هم یک شخصی عصیت میکشید که حکایت از پیمار پودش میکرد معلوم بود که توی آن دود و فلاں این حرفها که حاش چطوری است. که بعد که آوردم معلوم شد که آن مرد هم مسلول است و پرداش پیمارستان شاهرضا پرای اینکه معالجه بشود و آن پچه را هم در ظرف مدتی که پدرش را پرده پودند سپردیم پیک کسی که ازش شگهداری بکند. که ایشان فوق العاده متاثر شده و گفت که ما چیزی کشیم در حق اینها که بتوانند زندگی اینها را تغییر بدهد و آنچه که آستان قدس آذربایجان میکرد این پودش که بایشها مساعد مقداری پول میداد. مقداری گندم میداد. مقداری چو میداد. که اینها بتوانند خودشان را تا محصول پعدی پرسانند و باز از آن محصل پعدی این پدهی را پس پدهند، این مساعد را.

سوال : پرای اینکه آن وضعیت سرخس خوب فقط استثنائی بود باین صورتی که مالک، نایب التولیه مشهد بود ولی خوب حتیماً یک چشمی ای بود از شرایط روستائی آن موقع، آنوقت بنظر شما آیا فرق اساسی بود و پچه نحوی بعد از انقلاب سفید که درست تقریباً سه سال بعد از آن موقعی بود که شما در سرخس پودید مثلًا دهات دیگر خرامان خود تقسیم کردن اراضی و سپس چیزهایی مثل سپاه پهداشت، و داشش و ترویج، و آپاداشی اینها، فرق اساسی در این شرایطی که شما دیدید گذاشتند.

آقای پهار : من یک مسئله کلی خدمت شما پسگویم آن ایشست که اصولاً به مناطق روستائی و دهات آن توجهی که پایمتنی پیشود مطلقاً نمیشد.

سوال : منظور در تمام طول.

آقای پهار : در تمام مدتی که من با این روستاها سر و کار داشتم نمیشد و این خیلی اسباب تاءمند بود تا پیکروزی که من یک آماری پیداکردم. دسترسی بیک آماری پیدا کردم. میدانید که آمارهایی که داده میشد به شورایعالی اقتصاد و جلسات شورایعالی اقتصاد هم در حضور شاه تشکیل میشد. تقریباً آنچه که گزارش داده میشد آن چیزی بود که صحیح بود و مطابق با واقع بود. از مجموع درآمد شاخص مملکت در یکی از این آمارها که من بهش دسترسی پیدا کردم ده درصد درآمد شاخص مملکت صرف روستاها میشد. که در آذربایجان هفتاد و پنج درصد جمیعت مملکت درش ساکن بود.

سوال : این چه سالی است. این آمار مربوطه.

آقای بهار : همان اوائل انقلاب.

سوال : انقلاب سفید یعنی مثل ۱۹۶۲، ۱۳۴۱.

آقای بهار : مثلاً، ده درصد درآمد خالص مملکت در رومتاها خرج میشد که هفتادوپنج درصد چمیت درش مراکن بود و بعد کمکم این درآمد این چمیت رسید به ۵۶ درصد. در مالهای قابل از انقلاب اخیر و نود درصدش در شهرها بهصرف میرسید. و این یک مسئله ای بودش که اصلًا قابل تحمل نبود دیگر. بهاری اینکه آشروزیکه این آمار را توائشستیم بهاش دسترسی پیدا کنم و این را بههم منظر اینکه یک پیش آمدی یک انفجاری چیزی پیش پیايد همیشه دیگر بودم.

سوال : ولی خوب این یک مقدار بحثی هم بود که فرض کنید دولتهای مثل دولت امینی. حتی آن زمان میگویند امریکائی ها و خود حکومت پیش واقع بوده یعنی وضع رومتاها به اندازهای امنیک بود که ایران را در شرف یک انفجار سیامی میگذاشت و شاید هم یک مقداری از پایدهای انقلاب سفید حداقل تقسیم اراضی و اصلاحات ارضی پرایین پنا شده بود ولی شما آنوقت بعد از آن واقعاً تغییری پیدا شد.

آقای بهار : اصلاحات ارضی اتفاقاً سوال پنظر من سوال ذوبی را عنوان کردید. که من یک توضیحی برایتان بدهم. اصلاحات ارضی هیچکس نمیتواند منکر این بپشود که در چهت پیشرفت کار کشاورزی مملکت بود. هیچ در این اصلًا تردید نمیشود کرد. منتها نحوه اجرایش فرق میکرد. شما پیشنهاد خود این قانون اصلاحات ارضی اصلًا تبعیض در متن قانون بود. شما پیشنهاد قرار گذاشته بودند که هر مالکی میتواند یک ده شهستانگ را برای خودش مستثنی پکند و مازاد بر شهستانگ را پایستی که بین ۳۰ عین صاحب نسق توزیع پکند. و حالا نحوه تیمت گذاریش را هم که قطعاً اطلاع دارید دیگر. مالیاتی را که آن شخص پایت آن ملک میپرداخت. یک ضریبی تعیین کرده بودند در یک منطقه ای مالیات پرداختی ضریبدر ۱۴۰ در یک منطقه ای مالیات پرداختی ضریبدر مثلاً یک رقم دیگری پیشتر از ۱۴۰ یا کمتر از ۱۴۰. از همین چا تبعیض شروع میشد. بهاری اینکه این ده شهستانگی وقتی ما می گوئیم، ده شهستانگی هستش که هزاران هکتار زمین دارد ده شهستانگی هم هستش که همه زمینش په یکصد هکتار نمیرسند. آیا مالکی که مالک چند تا مزرعه بودش که بیش از هزاران هکتار زمین داشت هر ملکش . هزار هکتار بپش داده میشد یعنی استثناء میشد بقیه اش را توزیع میکرد. آن مالکی هم که ملکش صد هکتار زمین داشت یک ملک صد هکتاری پهاش داده میشد و بقیه اش گرفته میشد ازش بین ۳۰ عین توزیع میشد.

سوال : یعنی این اجتازه میداد به پیدایش طبقه خرد هر داده مالک درحقیقت.

آقای بهار : پله، این یکی. مسئله دیگر اینکه املاک موقوفه در همان زمان که قانون اصلاحات ارضی را گذراندند که تعدادشان در سطح مملکت فوق العاده زیاد است من آستان قدسی را که خبر دارم میدانم موقوفات دیگری که تحت نظر اداره اوقاف اداره میشود چقدر هست موقوفه مستثنی شده بود. شما در یک ملک

شندانگ که سه دانگش متعلق به چنابعالی بود و مازاد پر شدایش بود. این را تقسیم میکردند پسین زارعینی که در آنجا زراعت میکردند. آن سه دانگ دیگر که موقوفه بود اجاره میدادند به آن زارع پرآماں معدل درآمد سه ساله امش درحالیکه این شعفه دیگر را فروخته بودند به زارع پرآماں ضریب مالیاتی که معمولاً "مالکین مالیات کمی می پرداختند. این به اقساط ۱۲ ساله قیمت ملک را میداد پرآماں ضریب مالیاتی، که مالیاتش مطابق با واقع نبود. آن زارعی که در آن سه دانگ دیگر زندگی میکرد زراعت میکرد مال الاجاره میداد تا آخر عمرش پرآماں معدل درآمد سه ساله آن ملک.

سوال : یعنی پرایش گراشت تام میشد.

آقای پهار : اصلاً هیچ قابل قیاس نبود اینجا تفاوت فقط این بودش که مثل قرعه کشی بود. تفاوت این بودش که این زارع با یک مبلغ کمی در طرف مدت.

سوال : به شحوه اجراء اصلاحات ارضی پیش آمد پنطیر شما اجراء کنندگان مثلًا "یک عدد ای میگویند که ارسنجاشی زیادی سربیز پیشرفت روی این، یا شاید بین افراد مختلفی که در کار درگیر بودند عقاید مختلفی وجود داشت. مثلًا بین آنچه که امینی میخواست پکند. آنچه که اعلیحضرت در نظر داشت، آنچه که ارسنجاشی میخواست پکند. و یعنی یک تنفس هائی وجود داشت. آیا فکر من کنید آن دلیلش بود یا یک چیز دیگری.

آقای پهار : من شخصاً معتقدم که تمام اینها حسن نیت داشتند. یعنی همه دلشان میخواست که یک کاری واقعاً پسند و این اختلاف طبقاتی را بین زارعین و مالکین بیک صورتی از بین ببرند. ولی اجراء دیگر بدست خود آنها نبود میآمد به طبقات پایین تر تا وقتیکه این در ده اجراء میشد و بهش عمل میکردند، آن خواسته اولیه، بیک صورتی در آن میانها از بین رفته بود. من فرض را پرایین میگیرم که خواسته آنها عیناً اجرا شده پاشد معهذا این معايب را داشت. توجه کردید. من هنا را پرایین گذاشتمن که خواسته آنها عیناً اجرا شده پاشد ولی این نتائص بود حالا یک مقداری شاید سرعت اجراء این قانون بود شاید یک مقداری.

سوال : منظور این قانونی که تهیه شد و پسرعت به مجلس داده شد.

آقای پهار : بله، پله نیخته بود باصطلاح آن کسانیکه نشستند این قانون را نوشتهند و بعد پردازند به مجلس به تصویب رسانندند پطور کلی یک نویسندگی (Notion) راجع بوضع روزتاهما و وضع کشاورزها داشتند ولی هیچکدام اشان آنقدر عالم به درک مشکلات جامعه روزتائی ایران نبودند. همینطور که عرض کردم یک مثال دیگر پرایستان میآورم فکر میکنم دیگر خیلی خیلی خوب متوجه این شکته هرکسی بشود در ایران املاکی که شندانگش متعلق به یکنفر بود خیلی آبادتر و بهتر بود تا ملکی که دو تا مالک داشت. تا ملکی که شش تا مالک داشت. برای اینکه یک کارهائی هستش که بایستی که وقتی که میخواهند پکند آن کسانیکه مالک هستش، خودش شخصاً تصمیم بگیرد، خودش هم اجرا پکند. یک چیزهائی هستش که نه، هرکسی نمیتواند بهمیل خودش اجرا پکند. در حصه خودش در سهم خودش . بنا بر این، مالک مالک شندانگی تصمیم

را خودش میگیرد خودش هم اجراء میکند. اما وقتی که قرار شد مالکین پیشتر از یکنفر پاشند پایستی که چلب موافقت سایرین مالکین را هم بکند تا پتواند آن کار را انجام بدمد. فرض کنید میخواهد قنات مالک را پیشکارش را کار کند و آب ملک را اشafe کند از آنچه که هست، پایستی که سایر مالکین هم موافق باشند و سهم خودشان را به رای کار کردن در پیشکار قنات پدهند. وقتی یکیشان می گفت نه، که من نمیکنم من معتقدم لازمر و چیزیکه واجب شر است که ما بکنیم ایشست که یک قلعه دیگر بهسازیم و تقدیر را پدهیم به ساختن قلعه، خوب این کار می ماند. اصلاحات ارضی اجرایش موجب این شد که از این خرده مالکین در سلح مملکت زیاد بوجود بیاید. در آن املکی که پیش از یک مالک داشتند درگذشتند. مالکینش یک عمر مالک بودند. و به حکم وراثت مالک آن مالک شده بودند. این شهداشگ مال یک پدر پوده رسیده به پسرهاش. بین پسرهاش و دخترهاش، تقسیم شده بود. اینها بهر حال پدرشان مالک پوده حتیاً جدشان هم مالک پوده، و به حکم وراثت مالک این مالک شدند. با ایشکه اینها سالها سابقه مالکیت داشتند معهذا نمی توانستند باهم موافقت پکنند پر یک امر عمرانی در آن ده. حالا ما چیلوری میتوانستیم، اشتباه داشته باشیم، که یک زارعی که تمام مدت عمرش به میل مالک راه رفته و مسئولیتی پرای از دیاد آب و کار کردن در قنات و پیشکار قنات و لاپرواپی قنات نداشته. حالا باید بخواهد در رل مالک تجلی بکند. طبیعی است که این عده نمیتوانند وحدت نظر پیدا کنند به رای آباد کردن.

سؤال : آنوقت آن کانونهای تعاون کشاورزی، سپاه ترویج و اینها نتوانستند این حس و موقعیت جدید را درک کنند.

آقای پهار : پنلر من نه، پنلر من مطلقاً نتوانستند، سپاه دائم کارش اصولاً "یک چیز دیگر بود، امور پهداشت که اصلاً" کارشان مشخص بود که چه هست پایستی که شرکتهای تعاویشی این کار را میگردند. شرکتهای تعاویشی هم تا آنچهیکه من میدانم، به رای اینکه من با ایشکه پشمای عرض کردم که من لیسانسیه حقوق رشته قضائی هستم ولی پخاطر علاقه. یک تز اقتصادی نوشتم و موضوع تزم هم اتفاقاً شرکتهای تعاویشی بود. تاریخ تشکیل شرکتهای تعاویشی در دنیا بود. و در ایران و انواع شرکتهای تعاویشی و اینها که خیلی زیاد هم زحمت کشیده بود من (Year Book of Agriculture) امریکا را مال چند سالش را مطالعه کرده بودم و مطالبی که لازم بود توی این تز آورده بخود همه را آورده بود توی این تز، خیلی صریع پشمای پگوییم که تمام شرکتهای تعاویشی که در مناطق رومتاشی تشکیل شده بود پخاطر پیشبرد کار اصلاحات ارضی عموماً صوری بود یعنی شما اگر از اعضاء این شرکت تعاویشی می پرسیدید که این شرکت تعاویشی به رای چه تشکیل شده نمیتوانست پگویید که به رای چه تشکیل شده. توجه فرمودید، این پوشن که اینها در نتیجه این تشکیل شرکت تعاویشی تنها کاری که می کردند یک وامی از طریق پاک کشاورزی میگرفتند سال دیگر گزارش میدادند که تمام زارعین همه و امها را خودشان پرداخته اند ولی حقیقت مطلب این بود که یک وام دیگر به ایشان داده بودند با یک مبلغ پیشتری پخاطر اینکه بهره مال بعد را جبران بکند و آن وام قبلی را پرداشته بودند این وام دار شده بود به یک مبلغ پیشتر و بعداز چند سال اصلان" درماشه پوشنده به رای اینکه راهی به رای اینکه این پول را دو مرتبه پتوانند از اینها پس بگیرند به آنصورت وجود نداشت چون میشه وام را میدادند وام قبلى را پرمیداشتند این یک وام چدید داشتش با تاریخ چدید و سند چدید و فلان واین ها. این بود که شرکتهای تعاویشی چون صوری تشکیل شده بود چون هدفان را زارعین نمی دانستند که بچه منشوری این شرکت تشکیل شده توفیقی هم به آنصورت نداشت.

سوال : در حقیقت زارعین آن سرمایه گزاری لازم را شما منظورتان اینست که ثبیکردند توی زمین .

آقای پهار : هم ثبیکردند، هم ثبیتوانستند. و بعد هم بهترین دلیل این مدعای اینست که جمیعت روستاما کم کم بعلت این عدم توجه و نداشتن درآمد از آن هفتاد و پنج درصد هی کمتر شد تا قبل از انقلاب رسیده بود به ۵۶ درصد.

سوال : آنوقت یکی از اهداف انقلاب سفید این بود که اصولاً طبقه روستائی را حامی حکومت پکند ولی دستگاه دولتی آیا در این مورد موفق بود یعنی اینکه زمینها را دادند پیزارعین، زارعین را مل福德ار دستگاه حکومتی کرد یا ...

آقای پهار : ابتدا، امر پله، هیچ تردیدی نپود. همه کشاورزان خیلی خوشحال بودند، خیلی راضی بودند، خیلی شاد بودند از این چریان . ولی چون نتوانستند ببینید ...

سوال : بعد از طی مدت زمانی اشتیاق کم شد.

آقای پهار : پله، پله کم شد. علتیش هم این بودش که آن زمان اینها توجه نداشتند. درگذشته مالک ذینفع بود در پرداشت محصول از زمین، قنات را کار میکرد، آب قنات مرتب رو به ازدیاد بود. یا لااقل اگر رو به ازدیاد نبود. آن مقدار کاری که میکردند کمپود آب را در نتیجه کمی نزوالت آسمانی جبران می کرد، ولی وقتی مالک از بین رفت کسی چاشنیں مالک به آنصورت نشد. فلسفه تشکیل شرکتهاي تعاوشي این بودش که شرکت تعاوشي را ایجاد پکشند که چاشنیں مالک بشود. و کارهاییکه در شاهن مالک بود و انجام میداد. این شرکت تعاوشي انجام پدهد. ولی نه تعليمات تعاوشي دیده بودند. نه هدف تعاوشي را میدانستند چه هست. فقط و فقط صوری این شرکتها را تشکیل میدادند گزارش میدادند که چند تا شرکت تعاوشي در این مناطق تشکیل شده.

سوال : آنوقت وقتی خود مسئله اصلاحات ارضی پیش آمد. آیا مالکین سعی کردند به هیچ نوعی روی دولت تأثیر بگذارند روی مقدار، روی چهت یا چلوی آنرا پگیرند. یعنی منظورم اینست که آیا شما اطلاعی دارید از هیچ سیاستی که اینها دنبال کردند، یا سعی کرده پاشند، در این پاره کم صحبت میشود چلوی آنرا پگیرند.

آقای پهار: چلوی آنرا پگیرند، پله، پله، آن زمان یک عدد از مراجع تقلید.....

سوال : ولی سوا از آنها یعنی حالا ممکن است آنها پشت ندارند ولی فرض کنید زمینداران عمدۀ در آذربایجان خرامان .

آقای پهار : پشت مراجع تقلید آنها بودند، مرجع تقلید خودش خود پخود راه نیافتاد پشت مراجع تقلید همین ها بودند.

سوال : ولی یعنی یک رایعلهای بین اینها بود. یک سیاستی.

آقای پهار : بله، اینها بودند که آمدند و اینها را تحریک کردند و اینها به استناد الناس مسلطون علی اموالهم و انفسهم شروع کردند به

سوال : شما یک مورد خاصی یا شخص خاصی .

آقای پهار : بله ، در مشهد یک عده از مالکین پیزگ رفتند متخصص شدند توى خانه همین آقای آیت الله قمی آقای حاج آقا حسن قمی که موجب تبعیدش شد به زابل وجاهای دیگر.

سوال : یعنی وقتی آقای قمی از طرف این افراد اعتراض کرد پدولت آن وقت تبعیدش کردند به زابل .

آقای پهار : بله، گرفتند تبعیدش کردند به زابل ولی مسئله ایکه سوالی که شما کردید درحقیقت مهمترین نکته ایکه در رابطه با قانون اصلاحات ارضی بود درش نهفته بود سوالتان، نمیداشم که خودتان پیش توجه داشتید یا نه.

سوال : تشریح بفرمائید.

آقای پهار : حالا من پهستان عرض میکنم. اصلاحات ارضی دو تا اثر پرش مترتب بود. یکی اثر مستقیمش بود در وضع زارعین که من پرایتان تا حدی گفتم. اثر دیگری این بود که یک عده از مالکین که تمام مدت عمرشان کشاورزی کرده بودند. و چن کار کشاورزی کار دیگری از ایشان نمیآمد. وقتی که قانون اصلاحات ارضی گذرانده شد و اینها ملکشان از یدشان خارج شد ملک داخل در نسق از یدشان خارج شد. میدانید که یک ملک میتواند مقدار زیادی زمین داشته باشد که به اعتبار مقدار آبی که دارد آن ملک پرای مشروب کردن آن اراضی، از این اراضی مورد استفاده قرار میگیرد. ولی بقیه آن اراضی پخاطر این که آش نمیرسد که آنها را مشروب پسند میمایند. اینها را اراضی بایر یا مازاد پرآیش اسم گذاری میکردند. آنچه که قانون اصلاحات ارضی شاملش میشد اراضی داخل در نسق بود که آنها تقسیم میشد بین زارعین همان اراضی که همه ساله طبق معمول میکاشتند و پهنه پرداری میگردند حالا در دو آیش، یا مه آیش، آش دیگر پستگی داشت به مقدار زمینش و مقدار آبیش . اراضی مازاد پرآیش که مائد مالک که پیشکار بود و کاری هم غیر از کشاورزی ازش برآمد آمد رفت اینها را شروع کرد درش چاه عمیق حفر کردن و با چاه عمیق از این اراضی پهنه پرداری کرد. علت این که در سالهای اول انقلاب سفید میگفتند که میزان محصول زیاد شده در نتیجه تقسیم اراضی بین زارعین این مسئله بود.

سوال : یعنی زمینین پیشتری کشت شد.

آقای پهار : زمینهای پیشتری که قبلاً پخاطر آب نداشتند و بی نیاز بودن مالک کشت نمیشد. وقتی که اراضیش را گرفتند دادند پزارعین اراضی داخل درستشان را که آب هم داشت. گرفتند دادند پزارع.

خودش پیکار ماند رفت آن اراضی که آب نداشت درش آب ایجاد کرد. چاه عمیق یا نیمه عمیق درش حفر کرد. و در آنها شروع کرد به فعالیت کشاورزی و با این عمل میزان تولید خود پسخود بالا رفت. ولی این معلول اشر مستقیم تقسیم اراضی بین زارعین نبود. اشر غیرمستقیم بود. که آن کسی که مالک بود و کار کشاورزی زیاد کرده بود. آمد رفت آن اراضی مازاد پرآیش را گرفت. و درش چاه عمیق حفر کرد. تامسیمات دیگری ایجاد کرد. دو مرتبه خانه ساخت. چیزی ساخت برای کارگر فصلی، و آمد اینجا با کارگر روزمزد. بصورت مکانیزه. مزرعه‌اش را اداره کرد و میزان تولید را بالا پرداخت.

سوال : و در طول زمان این فعالیت اینها چه شد. یعنی در آن مالهای اول فعالیتشان پائعت شد که یک مقداری کلی تولید بالا بپردازد. ولی در طول زمان فرض کنید بعد از ده‌ماه اینها چه شد.

آقای پهار : آنها مرتب درآمدشان رو به افزایش بود.

سوال : در عین حالی که مال کشاورزها . . .

آقای پهار : کم میشد. و علت این بود که کار کردن روی آن زمین یا توی آن زمینی که به آنها رسیده بود دیگر اقتصادی نبود. پخاطر حفر کردن چاههای عمیق در حریم قنوات یا حتی دور از حریم قنوات آب قنوات کمکم رو پکاهش گذاشت.

سوال : آنوقت یا اینها سعی می کردند در بعضی چاهها مثل کردستان و لرستان گفتند که اینها دوباره سعی میکردند که باخرید کنند.

آقای پهار : همه جا این کار را میکردند. ولی قائلی نبود. خیلی چاهها اینکار را کردند. من دهات زیادی را می شناختم که کشاورزها خودشان تشخیص داده بودند که اگر بتوانند یکی از همان مالکیتی که قبلاً در آن مالک مالک پودند راضی کنند که بپایید آنجا قناتشان را کار کنند و یا چاه عمیقی در همان اراضی پگذارند.

سوال : سرمایه پگذارد.

آقای پهار : با خود آنها سهیم پشود به نفعشان است. و خیلی‌ها با قرارداد اینکار را کردند و رفتند آنجا چاههای عمیق حفر کردند پخاطر اینکه این مسئله چاه عمیق هم یک پدیده تازه‌ای بود توی ایران .

سوال : ولی این را دولت پرسنیت نمی شناخت. اینکه اینها سهیم پشوند یا . . .

آقای پهار : پله، اغمض میکرد. برای اینکه میدانست که در میزان پرداشت و میزان تولید موثر است و به حقوق زارعین هم، به آن حقوقی که دولت به آنها واکذار کرده لطمه‌ای وارد نمیکند. چون آنها نه زمینی از دست میدادند که به آنها واکذار شده بود نه چیزی. آنها کار خودشان را میکردند متنه‌ی روی

زمینی که با کمک مالک آب داشت و حالا ماشین آلات کشاورزی در اختیارش بود و به اینها کمک میکرد.

سوال : خوب حالا پرگردیم شما بعد از آن دو سالی که در سرخس بودید و بعد مراجعت کردید به مشهد.

آقای پهار : بعد آمدمشد و بعلت اینکه آنجا خیلی خوب کار کرده بودم و کارم توانم با موافقیت بود ریاست کل املاک استان قدس را در سلطنت مملکت پمن واگذار کردند. و مدت دو سالی هم پعنوان رئیس کل املاک استان قدس و مشاور قضائی نایبالتولیه انجام وظیفه کردم.

سوال : در این به اینکه شما مشهد بودید. آنوقت فعالیتهای کشاورزی خودتان را و کالت هم میکردید.

آقای پهار : پله ش، وکالتم را به اصطلاح روزیکه از من خواستند که من ریاست املاک آستان قدس را قبول کنم به نایبالتولیه وقت گفتم که من اگر پخواهم ریاست املاک آستان قدس را قبول کنم کار وکالت را نخواهم رسید به این ایشان گفتند من این را به وجودان پاک خودت واگذار میکنم. شما آن کارهای را که تا حال قبول کردید به این سمت ادامه پنه که موكليينت شارashi نشوند. ولی کار جدید مادامی که این کار را دیگر داری قبول نکن. مثهم بهمین صورت کارهای قبليم را انجام میدام و کار جدید و تازه‌ای را دیگر قبول نمیکردم و در عین حال درگیر کارهای دادگستری پخاطر خود آستان قدس بودم. چون مشاور قضائی آستان قدس هم بودم. کارهای آستان قدس بالاخص املاک تنها نیازی به اینکه شما اطلاعات کشاورزی داشته باشید ندارد. شما باید اطلاعات کشاورزی داشته باشید، اطلاعات قنوات را داشته باشید، اطلاعات شبکی داشته باشید، محدوده املاک آستان قدس را از روی اصل خودش بدانید کجاست. که حدود اربعه این ملک کجا هست، شمالش کجاست، شرقش کجاست، غربش کجاست، که مالکین همراه به این املاک تجاوز نکنند. از اراضی این املاک متصرف نمیشوند. در عین حال به نظر واقف آگاه باشید، پخشناهه ما را خواهde باشید، پدانید چه کارهای را باید انجام بدهید....

سوال : شما رابطه‌ای داشتید به مراجعت تقلید در مشهد.

آقای پهار: من به اعتبار همینکه پدرم این رابطه را با مراجعت تقلید در زمان حیاتش داشت. ما هم معنی کرده بودیم که این رابطه را بهمان صورت حفظش کنیم.

سوال : یعنی در آن دوران.

آقای پهار : ولی نه در آن حدی که ایشان داشتند.

سوال : ولی در دوران آن نایبالتولیه‌های اولیه که شما پاماشان کار می کردید مثل آقای مهران و آن چند نفر پس از آیا رابطه نزدیکی بود مثلا" فرض کنید به مراجعت تقلید اصلی خرامان.

آقای پهار : پله، من این رابطه را در حدی که مشکلی پراویم ایجاد نشود داشتم. علت اینکه می گوییم

مشکلی برایم ایجاد نشود این پوشن که اغلب این آقایان بعد از این چریان انقلاب سفید یک مقداری پخاطر دخالت کردن در امر اصلاحات ارضی پاصلح .

سوال : عنادی با دولت پیش آمده.

آقای بهار : بله، هم عنادی پیش آمده بود هم اینکه دولت مشکوک به روابط اینها با بعضی از اشخاص میشند.

سوال : اینها نظرمنان نسبت به نیابت تولیت فرق کرد بعضی حال خودشان را دور نگهیداشتند یا "مثال" نایب‌التولیه را پرسمیت می‌شناشند. یعنی منظورم ایشت که فرض کنید قبلاً ممکن بود یک نایب‌التولیه را شحمیت مذهبی هم پداشند، با او همکاری پسندند، پخاطر اینکه پهراحت آستانه قدس آیا فرقی کرد در فرض اینطور که آقای میلانی را بله داشت با نایب‌التولیه یا....

آقای بهار : این بستگی داشت به نحوه رفتار و برداشت ثواب تولیت.

سوال : و اگر ممکن است یک کلی راجع به آنهاشیکه شما با ایشان کار کردید.

آقای بهار : اینهاشی که من با ایشان کار کردم "مثال" رابطه علماء با مرحوم مهران خیلی خوب بود. با سپهبد عزیزی خیلی رابطه شان خوب بود.

سوال : با وصف اینکه ایشان نظامی بود.

آقای بهار : علتی این پوشن که آنهاشیکه اطرافیان سپهبد عزیزی بودند. یک اشخاصی بودند که با این جامعه رابطه بهتری داشتند.

سوال : مثل خودتان سابقه داشتند.

آقای بهار : بله، وقتی که به سپهبد عزیزی یک توصیه‌ای می‌کرد در این زمان، ایشان قبول نمیکرد می‌پذیرفت. در زمان بعضی از مقام تولیت در حقیقت دیگر چیزی نبود آنجا، مرجع تقلیدی شبود. پعنوان مثال : در زمان آقای پیرنیا اصلاً از مراجع تقلید کسی نمانده بود.

سوال : یعنی اصلاً با آقای میلانی. منظورتان ایشت که اینها را فرستاده بودند به تبعید.

آقای بهار : نه خیر، یا فوت کرده بودند، مرحوم شده بودند. آیت الله سیزوواری فوت کرده بود. آیت الله میلانی مرحوم شده بود. آقای قمی در تبعید بود کسی نبود و آقای پیرنیا از کمانی بودش که پعلت اینکه کسی نبود رفت از شیراز آقای آشیخ اپوالحسن شیرازی را برداشت آورد به مشهد که الان امام

جمعه شهر مشهد است. این ابوالحسن شیرازی کسی است، که آقای پیرنیا رفت از آنجا آورده بـ مشهد.

سوال : بعدها که یک مقداری شایعات دیگری پدور فرض کشید. فعالیت‌های نایب‌التولیه اینها پدیدار شد. آنوقت نظریه این مراجع چیلور بود.

آقای پهار: بپسما پگویم ببینید. این گفته هائی که راجع به ثواب تولیت بود شایع شده بود. هیچ‌کدامش صحت نداشت. اینها وقتی که یک نایب‌التولیه‌ای می‌آمد برای موجه چلوه دادن اعمال خودشان گامی اوقات همیشه هم شد. نایب‌التولیه سلف خودش را یک مقداری نفعی اش می‌کرد. یا یک چیزهای راجع بهش می‌گفت که بهبیچوجه صحت نداشت. من میدانم که مسئله‌ای که الان شما سوال می‌کنید از کجا سرچشمه می‌گیرد. مثلاً "راجع به اینکه طلاهای ثمیداشم حضرت رضا را پردازد". یا قرآنها را پردازد شد. دزد همیشه هست و هیچوقت جامعه پاک نشده از دزد. راجع به طلاهای که مثلاً می‌گفتند بهبیچوجه این مسئله صحیح نبود. در زمانیکه آقای سپهبد باتمانقلیع آمدند پنجای سپهبد عزیزی یک چشین شایعه‌ای در خرامان رایج شد که خود من از کسانی بودم که روی خصوصیت رفتم گفتم که شما اگر که بخاله‌تی هم یک وقتی با هم‌دیگر دارید یا چیزی دارید. این حرف را شنید. پس اینکه این اركان معتقدات آن مردمی که آمدند اموالشان را با خلوص نیت وقت کردند و در اختیار گذاشتند متزلزل می‌کشد. این حرف را شما می‌چوکت نباید بزند اگر چیزی هست رسیدگی کنید. چیز کنید. بعد از اینکه پراستان مسلم شد پدر آن کسی که خندای خواسته غفلتی کرده یا سوء نیتی داشته در پیاوید قادوشا. ولی این را بصورت علنى مصاحبه یا پیکار پرداز در گفتار یا گفتن به این و آن پیکار شنید پس ایشان پهراجال یک مقداری معتقدات مردم را شما متزلزل می‌کنید این مردم با یک عقیده و اعتقادی می‌آیند یک چیزی را وقت می‌کشند. حتی من پخاطرم هستش که مرحوم دکتر مید فخر الدین شادمان نایب‌التولیه یکی از ثواب تولیت خیلی خوب آستان قدس بود. هم یک آدم عالمی بود. هم آخوند زاده بود. هم تحصیلات خارجی داشت. و معتقد، ایشان تعریف می‌کرد پس این که من داشتم توی حرم مطهر حضرت رضا یک تعظیراتی را می‌کردم. ایشان هم عادت داشت. اولاً، همیشه خیلی مقید پودند در لپام پوشیدن، لپام مشکی یا سرمدای می‌پوشید می‌آمد، توی آن حرم می‌ایستاد، که تماثیا کند، که ببینند اینها چه کار کرده‌اند. می‌گفت که من ایستاده بودم آنجا، و دیدم یک زن آمد آنجا دور حرم زیارت کرد. و یک طوافی کرد و راهش را کشید و رفت و من این را در نظر داشتم موقعیکه داشت این کار را می‌کسرد تعقیب شم می‌کرد. که ببینم این چه کار می‌کند. این کارش را کرد و بعد از این که زیارت را انجام داد راهش را کشید و رفت. هم‌جا بودم، یک نیم ساعتی گذشت، دیدم همین زن پرگشت و پیکدانه سکه ۵ ریالی درآورد و انداخت توی ضریع می‌گفت من ببیکی از این خدام پاصلح حرم حضرت رضا گفتم که پرو این زن را پهدار پیاور اینجا. رفت آن زن را آورد. من ازش پرسیدم که مادر چنان تو آمدی زیارت را کردی من دیدم که آمدی زیارت را کردی، طواف، کردی، نشانی بپس دادم که چیلوری گشته، فلان اینها، و بعد رفتی چطور شد که دو مرتبه پرگشته گفت آقا راستش. من راهم را کشیدم رفتم یک مقداری که راه پطراف منزلم رفتم، یادم افتاد که من یک شذری کرده بودم. و آن نژد را فراموش کرده بودم، که بیندازم توی ضریع. و پرگشتم و این نژد را انداختم و داشتم می‌رفتم که شما فرستادید دشمال من را پیاورد. من همین مثال را یادم می‌ست که آوردم و گفتم که وقتی مردم با یک چنین خلوص نیتی می‌آیند این کار را می‌کنند این حرفها گفتش. شما ببینید چه اثری توی مردم خواهد کرد نه خیر. اینها به آن‌sortت صحتی نداشت و من تا چائیکه

"شخنا" واقف هستم و مطلع هستم، در مشهد زندگی می کردم. غالباً هم سر و کار داشتم، یا بعنوان مشاور قضائی آستان قدس، یا بعنوان مشاور قضائی استاندار در امور شهرداریها. که همه این کارها را مالها من داشتم، هیچکدام از اینها صحت ندارد. عرض کردم که شما ممکن است که یک عملی پیشکشید که از آن عمل یک تشکیلاتی که مسئولش هستید متضرر بشود. ممکن است یک چنین چیزی، یک وقتی شما با موء نیت یک کاری می کنید یک وقت خیر، شما قصدتان قصد خوبی است. ولی نتیجه‌ای که ازش می گیرید ممکن است پضرر دستگاه پاشد. این اشتباه را همه کس می کند. آقای استادی را می شناختم که خوبی مرد شریفی هم بود. خدا رحمتش پیشنهاد فرزنش نیست. مشتها بقدور تعقیلش.

سوال : آن وقت آیا این مراجیع تقلید هیچ نوع نظری یا تأثیری در انتخاب نایب التولیه داشتند حداقل آن موقعی که

آقای پهار : مطلبنا، مطلبنا.

سوال : تصمیم کاملاً

آقای پهار : تصمیم منحصراً با شخص شاه بود که تولیت عظام آستان قدس بود.

سوال : وقتی که این دو تا دفتر یعنی دو تا مقام یعنی مقام استاندار و نایب التولیه یکی شدند استانداران پس از فرقه‌ای داشتند اصولاً گشتن امور در شرمان.

آقای پهار : بپیشید این کار از شطر اصول کار درستی پناظر من ببود حالا من مثالش را پرایتان می‌آورم تا بدانید. نایب التولیه آستان قدس آنچه که در شاهنش است که یک نایب التولیه خوبی چلوه کند. اینست که محدود املاک استان را پالا پیرد. درآمد آستان قدس را پالا پیرد. محسولی که از املاک پرداشته می‌شود بهقیمت خوب پفروشد. مثلاً گندمی که از املاک آستان قدس می‌آمد، بالاترین قیمت پفروشد. و وظیفه‌اش هست اصل". وظیفه‌اش حفظ حقوق موقوفه است دیگر. زمینهای آستان قدس را که در محدوده شهر قرار گرفته بهقیمت خوب اجاره پدهد، به کسانی که مسکن ندارند. املاک را بهقیمت خوب اجاره پدهد. و هرچه میتواند تحریم درآمد پرای موقوفه پیشکشید و موقوفه را پشكل پهتری شگه بدارد. استاندار وظیفه‌اش چیزی. وظیفه‌اش اینست که نان در دسترس مردم په وفور قرار پدهد، و به حدائق قیمت، پرای مسکن مردم یک فکری پیشکشید با قیمت ارزان پتوانند مردم صاحب مسکن و خانه بشوند. و از این قبیل چیزها که اهمش اینهایست دیگر. نیت درست معارض با وظایفی است که نایب التولیه دارد یعنی آن میخواهد گندم فراوان.

سوال : آن سمت روستاها را می گیرد این سمت شهری ها را.

آقای پهار : نه، نه، آن می خواهد که گندم ارزان در اختیار ناشر قرار بگیرد که شان پرای مردم ارزان

باشد. نایبالتولیه میخواهد گندمش را گرانتر پنروش کد درآمد آستان قدس را پیشتر پنکند. حالا اینها می آمدند گندم را به اداره تشییت غله می دادند. میدادند بدولت پیشیت دولتی هم پوش را می گرفتند. ولی این از لحاظ اصول درحقیقت یک عملی پود، که نایبالتولیه پسوجب قانون موظف پود. که درآمد را به حداقل قیمت پنروش. درحالیکه دادن به اداره تشییت غله که همیشه قیمتی زیر قیمت بازار هست پرخلاف آنچه پود که وظیفه اش ایجاب می کرد.

سوال : کلا "اصولا".

آقای پهار : یا زمین های آستان قدس که اجاره میداد، پرای خانه، به اشخاص مزایده می گذاشت از متریق مزایده به اشخاص میداد. زمین را تا متری ۶ تومان، ۷ تومان، ۸ تومان مترا، پرای در مال اجاره می دادند.

سوال : اصولاً، ولی این درآمد سرشاری که خود آستان قدس داشت از موقوفاتش از پولی که مردم می دادند اینها خرج چی می شد.

آقای پهار : خرج پهپود وضع حرم، و پهتر نگهداشتنش، پیمارستان شاهزاد، و سایر موسسات تابعه ای که داشت.

سوال : من می خواستم یک سوالی هم ضمناً خدمتتان ازتان پنکنم. بخصوص راجع به دوران نیابت تولیت آقای ولیان در مورد آن خیلی سوال شده. بخصوص راجع به از بین پردن اطراف حرم چه تاءثیری داشت از نقطه نظر شما، روی مردم، و روی آستانه، روی استانداری، پطور کلی از نظر سیاستی که اجراء شد چه تاءثیری داشت. تاءثیر اجتماعی.

آقای پهار : این از نظر اجتماعی من یک چیزی بشمای پگویم. اسم ولیان مسلمان" توی تاریخ رفت و بخوبی هم خواهد رفت. بخاطر آن عملی که انجام داد ولی از نظر اجرایش.

سوال : یعنی منظورتان اینست که سیاست صحیحی بود.

آقای پهار : سیاست صد درصد سیاست صحیحی بود. پسیار آن منطقه را تمییز کرد، قشنگش کرد بصورتی درآورده که مثل یک نگینی در شهر مشهد میدرخشد آن منطقه حرم خیلی زیبا شده بود. خیلی خوب شده بود. ولی از نظر نحوه اجراء پتریتیپی اجرا کردند، که خیلی زیاد ناراضی تراشید. و آن ترتیب، هم مسلمان" غلط بود. مسلمان" غلط بود هیچ تردیدی هم در آن نیست. حتی بعد از مرحوم ولیان آذجا چند تا کمیسیون نایبالتولیه های پسیار تشکیل دادند، که پسیارند چه پسیارند که مردم یک مقداری راضی پشوند. و از آن ناراحتی که از زمان ایشان دارند دربیایند. در یکی دو تا از این کمیسیونها که تشکیل شد من را هم با اینکه آن زمان در سمت نایبتدکی مجلس بودم، و تهران بودم. من را هم انتخاب کردند. و در این جلسات شرکت کردم حتی صورت جملات آنها را بخاطر اینکه توی آن عده ای که تشکیل شده بود ظاهراء"

معتقد پودند که من بهتر میتوانم صورتجلماتشان را پنویسم یعنی واگذار کردند که صورتجلماتشان را پنویسم. یک عده از محتملین شهر مشهد پودند خیلی افراد موجبه پودند و ورود و وقوف کامل به این مسائل داشتند. ابتداء قرار شد که هرکدام از مستغلاتی را که اطراف حرم قرار دارد میخواهند خراب پکنند قیمت اعیان را پرآسمان نظر سه تا کارشناس. یک کارشناس از طرف استان قدس، یک کارشناس از دولت شهرداری، و یک کارشناس هم از طرف دادگستری پعنوان کارشناس مرضی الطرفین پیایند هرچه که اینها قیمت گذاری کردند پرای اعیان، آستان قدس این پول را پدیده. و در مورد عرصه هم آن عرصه هائی که، آن زمینهاییکه متعلق به آستان قدس است در مقابله یا در یک جای دیگری همان اندازه زمین به ایشان بدهند که در حد ارزش این زمین پاشد سرقفلیش، یا اینکه توافق کنند و پولش را پهش پدیدهند. خوب این یک مسئله‌ای پودش که کسی نمی‌توانست بپش ایرادی پسگیرد. پرای ایشکه کارشناس شهرداری پود از نظر موقعیت محل، کارشناس استان قدس پود از نظر اینکه یک سر قصیه پود، و ذینفع پود، کارشناس مرضی الطرفین از دادگستری مقامی صالح تر دیگر نبود که پیاید این کار را پکند. ۷۲ سند از مجموع ۱۴۰۰ ۱۵۰۰ سندی که مالکیت داشتند در اطراف حرم و پایستی خراب میشد به اینصورت پرداختند شد. هیچ صدائی هم در نیامد هیچکس هم چیزی شکفت، حالا اگر کسی ثبت به نحوه قیمت گذاری اینها ایراد داشت یا آدم خام طعمی پود، یا آدمی منطقی نبود بهره حالت. وقتی که این ۷۲ سند را پرداختند دیدند اگر پخواهند به این ترتیب پردازند خیلی ممکن است که زیاد بشود. آمدند آن چیز را بهم زدند یک کمیسیونی ترتیب دادند از پسچ نفر، پنج عضو، اعضا، این کمیسیون فرماندار مشهد، رئیس ساواک، رئیس شهرپائی، رئیس ثبت، دادستان شهرستان مشهد. خوب اینها کدام یکیشان می‌توانستند واقعاً صلاحیت قیمت گذاری پرای زمین و اعیان داشته باشند و بعد اینها چه چوری آمدند قیمت گذاری کردند. گفتند از حاشیه مثلاً "خیابان تا عمق ده متري این مبلغ، از عمق ده متري به آنطرف این مبلغ، و به این ترتیب آمدند قیمت گذاری کردند و خراب کردند و هرگز راضی نشد به خوشی .

سوال : تغییر قیمت گذاری تصمیم کی پود.

آقای پهار: تصمیم آقای ولیان پود. این عمل موجب ناراضی تراشی شد از یک طرف به اینصورت اعیان و عرصه را از مردم گرفتند. از یک طرف خودشان آمدند یک خیابان مشهد را پعنوان اینکه ابتداء اینجا چزو محدوده یکی از املاک آستان قدس پوده یک خیابان مشهد را که خیابان خسروری پود و امتداد پیدا می کرد میرفت به پارک کوروش، آنجا را گرفتند و درش ایجاد یک بازاری کردند بنام بازار رضا، خیلی قشنگ، خیلی امروزی، رعایت بعضی از سنت های معماری را درش کردند یک مقداری کاری چلواش داشت خیلی بازار زیبای قشنگی پود. آن اعیان اشخاص را و عرصه اشخاص را در آنجا گرفتند. آنها یکه می خواستند که از اینجا در مقابله پسگیرند. بقیمت پراپر، یعنی آنرا نگرفتند در مقابله اینجا پدهند آنجا را آن قیمت گذاری که کرده پودند به آنصورت حساب کردند، اینجا را بقیمت روز چند پراپر آن پول در می آمد این حجرات را یا مغازه ها را در این بازار پهشان دادند طبیعی پود که این مردم را ناراضی می کنند دیگر.

سوال : ولی اگر هم آن سیمتم پرداخت اولیه را نگهداشته پودند. آیا باز هم مخالفتی می پود.

آقای پهار : ممکن بود که مخالفت باشد آن دیگر ناشی از عرض کردم به منطق پودن بعضی از مردم یا حد یقق نداشتن طبعشان بود.

سوال : البته خیلی قصه‌ها بعداً پیدیدار شد در آنجا او اینکه مثل آن روز آخر مردم آنجا نشسته بودند توی معازه شان بولدوزر آمد ایشان تا چه حد صحبت و سقط داشت.

آقای پهار : بعضی‌ها مقاومت می کردند تا جائی که می توانستند مقاومت می کردند که بتوانند یک پول بیشتری پسگیرند در مقابل اینکه محل کسبشان. خوب این واقعه "ببینید آدمی بود فرض کنید زرگر، این دو متر چا بیشتر نداشت، چهار متر مربع چا ببینید ولی از این چهار متر مربع چا زندگی یک خانواده شش نفره را اداره می کرد. آنچه که ارزش داشت آن مکانی بودش که تردد زیاد داشت زائرین می آمدند زیاد از آنجا رفت و آمد می کردند و فروش این بود که زندگی او را اداره می کرد در همان چهار مترمربع چا. پرداخت چهار متر مربع چا یا سرتلی چهار مترمربع چا پهلو میزبانی که در نظر پسگیرند چهاران زیان او را نمی کند پرای اینکه او زندگیش از آنجا اداره میشود و طبیعی بود که شارژی است.

سوال : آنوقت نظر مراجع و مقامات مذهبی راجح به اصولاً تمام این سیاست.

آقای پهار : ببینوجه موافق نبودند.

سوال : حتی آن اولش هم آنها مخالف بودند اصلاً" با خراب کردن

آقای پهار : حتی اولش ، بله، مخالف بودند به این علت.

سوال : ولی حتی در موقع پرداخت اولیه هم مخالف بودند.

آقای پهار: در موقع پرداخت اولیه بعلت اینکه یک منطقی داشت و در حقیقت مالک در آنجا یک رغل داشت یک رغل داشت.

سوال : آن موقع آنها مخالفتی نداشتند.

آقای پهار : آن اندازه مخالفت نداشتند ولی بعلت اینکه کسی شکایت نمی توانست پرورد به ایشان پکند. و گفتند آقا یک کمی آمده می گوید که آقا تو یک کارشناس تعیین کن یک کارشناس هم آستان قدس تعیین می کند، یکی هم شهرداری تعیین می کند، یکی هم مرضی الطرفین دادگستری، تعیین می کند پسوند اینکه پدانند اینها می نشینند قیمت می گذارند پهلو قیمتی که گفتند تو اینجا را پهلوش . همه این چهات را هم در نظر می گرفتند که از اینجا چه درآمدی پهله میگیرد، چه پاصلح مبلغی از اینجا درآمد دارد پرای خودش. ماهانه یا سالانه همه اینها را در نظر می گرفتند در مجموع پرایش یک قیمتی تعیین می کردند و

بعد هم مخیرش می کردند در اینکه یا پولش را پسگیرد یا پنهان چائی را بدهند.

سوال : جناب آقای پهار اجازه پذیرید شروع پنجم از این مرتبه از کار وکالت شما در مجلس. اولاً پنجمائید چطور به کار وکالت مجلس کشیده شدید و در چه دوره‌ای اولین مرتبه وکیل شدید.

آقای پهار : من از دوره پنجم در حقیقت همیشه بهمن این پیشنهاد میشد که چرا تو، توی انتخابات شرکت نمی کشی. با اینکه در مشهد زمینه داری و موقعیتی داری. حقیقت مطلب این پوشنگ که من چون خواهادام در حقیقت از سیاست خیلی متشرز شده بود. ملک الشعرا سالها به زندان افتاده بود. پدرم به زندان افتاده بود. رغبت زیادی نداشت. و حتی پدرم هم از من خواسته بود. نه که بصورت وصیت ولی بهمن گفته بود که اگر میخواهید توی این مملکت زندگی کشی سعی کشید که توی سیاست وارد شوید ثتیجه‌اش را می پینید که چطوری شدیدم ما.

سوال : این اسراری که می فرمودید از جانب مردم بود یا افرادی که با ایشان کار میکردید یا فرض کنید، که نایب‌الدولیه.

آقای پهار : نه خیر. از طرف مردم، پرای اینکه نایب‌الدولیه البته بخاطر اینکه املاکی داشت آستان قدس می توانست در انتخابات موثر باشد و قطعاً هم بود. ولی پیشتر از شاهیه مردم به من تکلیف میکردند. با این اشخاصی که میروند و انتخاب می شوند شما چرا نمی آئید خودتان را کاندیدا پنجمائید و انتخاب پنجمائید. من هم بهمین عذر، بخاطر اینکه "وقعاً" پدرم چندین دفعه، دو مسئله را بهمن گفته بود. که یکیکش این بود، زیاد تمایلی نداشت. در دوره پیش و چهارم هم مرحوم عامری، آن زمان حزب مردم و حزب ایران نوین بود. مرحوم عامری یک روزی تلفنی به پهادر من که در سازمان پهداشت چهاری کار می کرد و پاهم کار کرده بودند قبله. به ایشان گفته بود که من از هر که تحقیق می کشم راجع به یک افراد موجه‌ی در شهر مشهد. اینگشت روی پهادر شما می گذارند. اگر ممکن است. خواهش کن که یک چلسه بیایند ما همیگر را بهمینیم. چون من آشنایی هم با ایشان نداشتم باصرار پهادرم رفتم پیش ایشان و همین موضوع را با من در میان گذاشت. که فلاشی ما با مرکه صحبت می کنیم در مشهد. اینگشت روی شما می گذارند پس شما نمی آئید شرکت کنید در انتخابات و خودتان را کنار کشیدید. گفتم والله من مر فعالیتی در چهت مصالح مملکت باشد می کنم و حاضرم بکنم. ولی این قبول نکردن و کاندیدا کردن خودم بخاطر نایب‌الدولیه پنجمائیت اینست که خاطره خوشی از سیاست ماها بطور کلی نداریم. ایشان گفتش شما فکر نمی کنید که اگر شما نایب‌الدولیه یا افراد دیگری مثل شما نیایند چلو. میدان پرای افرادی ممکن است خالی باشد که خدای خواسته نایاب باشند و اگر یک وقتی آنها کاری پکنند که گرددش دامن مملکت را پسگیرد. شما فکر نمی کنید نیامدن شما خیانت است. گفتم خوب چرا این ممکن است باشد ولی خوب مملکت قائم پریک افرادی مثل من تنها که نیست. افراد زیاد که افراد موجه زیاد هستند. چرا مراجعت آنها دیگر نروید، مرا ملعون پهارید. ایشان خیلی اصرار کرد که نه. شما پنجمائید و دخالت کنید در این کار. چون من توی حزب مردم هم آن زمان بودم. عضو حزب مردم بودم. پایین منایت هم ایشان از هر که پرسیده بود این مطلب را. مطلب را پایشان گفتند. با گفته ایشان من متقدعاً شدم به اینکه این کار را پکنم. و بعد در انتخابات دوره پیشتر و چهارم شرکت کردم. و تقریباً پا اکثریت آراء هم

انتخاب شدم.

سوال : از مشهد.

آقای پهار : از مشهد، پله، هفت تا نهاینده داشت مشهد. و پایین علت شدش که در انتخابات شرکت کردم و میدانید که در آن دوره هم خیلی از طرف سازمانهای مختلف مملکتی، سازمان بازرگانی شاهنشاهی، ساواک، خیلی روی افراد تحقیق می کردند. که یک افراد "وقعاً" موجهی پاشدند. من خودم شخصاً شدیدم. ولی مرحوم ولیان پمن گفتش که تنها کسی که گزارشاتی که از این سازمانهای مختلف پما میرسد، پایش به تمام دهات، قراء حوزه انتخابیه رسیده فقط شما هستید. و من از حالا بہت میتوانم تبریک پگویم برای اینکه اینچوری که من می پیشم هرگدامشان گزارشی دادند دلالت براین می کشد که تنها کسی که پایش به همه حوزه انتخابیه رسیده همه می شناسندش شما هستید. بعد یک چند تا داستان دیگری گفت که چون یک مقداری مربوط پخود من هستش ممکن است که خدای خواسته خودستائی چیز پشود، تعییر پشود، من دیگر مذورم از گفتش.

سوال : آشوقت شما وارد مجلس که شدید آقای پهار آن موقع وارد بیشتر با مسائل کشاورزی، مربوط شدید یا... اصولاً در چه بخشی .

آقای پهار : من وقتیکه وارد شدم به اعتبار اینکه وکیل دادگستری بودم. در کمیسیون دادگستری و کمیسیون تحقیق عضو شدم و همچنین در کمیسیون کشاورزی برای اینکه طبق آئین نامه داخلی مجلس هیچکس پیشتر از دو کمیسیون را نمیتواند درش عضویت داشته باشد. ولی کسانی که عضو کمیسیون تحقیق پاشند آن مانع شدارد که غیر از آن عضو دو کمیسیون دیگر پاشند. بنابراین، من عضو کمیسیون دادگستری و کمیسیون کشاورزی بودم که تاحدی در آن زمینه‌ها صاحب‌نظر بودم و سپته داشتم.

سوال : چناب آقای پهار، پس حالا اجازه پفرمانیید یک مقدار سوالی یک خورده سیاسی تری که معمولاً در مورد مجلس میشود یعنی در مورد اینکه تا چه اندازه مجلس شورای ملی اختیار عمل در هم تدوین و هم گزارشدن لوابیع مختلف، انتقاد از دولت و در حقیقت یک چور آزادی سیاسی در مقابل دستگاه داشتن همین چوری که میدانید مخالفان معمولاً این را در حقیقت مجلس را یک دستگاه مغارشی می دانستند و می خواستم بپیش شما بعنوان خودتان وکیل مجلس دست اش را کار پودید نظرتان در مورد مقدار عمل، آزادی عمل، در مجلس، چه بود.

آقای پهار : خیلی صدقانه پهلوون عرض پکنم. من قبلاً از اینکه پروم به مجلس خیلی کس ها پمن می گشتند که شما چنین آزادی عملی نخواهید داشت و ممکن است که حتی روزیکه شما میروید به مجلس از شما یک امضا مغایرند یا یک استعما، بدون تاریخ پگیرند، که هر ماعنی دلخان خواست ایشرا به چریان پیشدازند. و بعد هم شما هر مطلبی را نخواهید توافست که آنجا عنوان پکنید من برای اینکه همین مسئله را حتی آزمایش پکنم کردم. یعنی آنچه را که خودم دلم میخواست و دیگران منع می کردند که این موضوع را نرو آنجا عنوان پکن رفتم کردم. و استقبال هم شد. و پذیرفتند. برای اینکه متعلقی بود.

و در مورد آینه‌هم که از کسی هم امتهان پیگیرند یا استعنای قبلی پیگیرند از من چنین چیزی نشد، چنین تقاضائی نشد، هیچوقت. و از هیچ همکار دیگری هم نشئیدم که چنین معامله‌ای پا ماش کرده باشند، و ازش قبلاً یک استعنای بدون تاریخی گرفته باشند. این حروفها را می‌بینند ولی عملاً من چنین چیزی را ندیدم. و آنچه هم که دیگران می‌گفتند که در این موارد شما مجاز هستید، نخواهید بود که صحبت کنید. من رفتم صحبت کردم. حتی پیکروزی یکی از بستگان خودم پمن گفت که شما اگر راست می‌گوشید مجاز نیستید. من این مطلب را می‌گوییم همش هم راست و مستند است.

سوال : جناب آقای بهار شما خاطره خاصی دارید. از این مطلب خاصی که فرض کنید پنطرون مردم ایراد میداشت. اگر مطرح کردید شما و در مجلس مطرح شد بدون مشکلی پنرمانید.

آقای بهار : پله، پله، یکی از مسائلی که خیلی رویش باصلاح تکیه می‌کردند که شماها زیاد نمی‌توانید راجح پنهان اظهار نظر پکنید مسائلی بودش که مرپوط به وزارت چشگ بود. و دادرسی ارتش. این را می‌گفتند که شما شاید زیاد دخالت پکنید و اگر پکنید مسلمان "مواخذه خواهید شد. یا از شما خواهند پرسید که بهجه مناسبت شما در یک چنین مواردی دخالت کردید. من اتفاقاً همیشه متصرف بودم که از این قوانینی را که می‌آورند و یا لواحی که می‌آورند مرپوط به وزارت چشگ یا دادرسی ارتش است. یک پنهانه‌ای پدستم بپایید و بروم و چنین ایرادی پکنم پیشیم که پیطوری می‌شوند. این فرصت در یک موقعي پیش آمد و آن موقعی بودش که ماده ۱۸۴ اگر اشتباه شکن ماده ۱۸۶ قانون آثین دادرسی کیفر ارتش تا ۱۹۲ را می‌خواستند اصلاح پکنند. در این مواد پیش‌بینی شده بود که متهم حق دارد که دارای وکیل پاشد در محاکمات. و حتی می‌تواند وکیلش را از خارج هم انتخاب پکند حتی "شایسته" که نظامی باشد. و در متن ماده نوشته بود که وکیل در دفاع از متهم آزاد است. وقتی که این ماده را من دیدم.

سوال : به پخشید میان حرفستان، این نکاتی را که فرمودید چزو قانون قبلی بود یا چزو اصلاحاتی که پیشنهاد شد.

آقای بهار : چزو اصلاحاتی بود که پیشنهاد شده بود. وقتی که این ماده را آورده بودند برای اصلاح. من یک پیشنهاد اصلاحی دادم. کسی که پیشنهاد اصلاحی میداد پایمیتی میرفت پشت تریبون لذتش را می‌گفت که پچه دلیل. من معتقدم که باید این اصلاحات انجام پمپود. رفتم آنجا گفتم که اگر این ماده را شما امروز آورده بودید و قبلاً ما قانون آثین دادرسی کیفری ارتش نداشتیم خوب این درست بود. برای اینکه وکیل پداشت که همه حرفی را می‌تواند بزند. ولی وقتی شما پعنوان اصلاح ماده قبلی یک چنین پیشنهادی پکنید مفهوم مخالفش اینست که تا حالا وکیل در دفاع از متهم آزاد نبوده حالا بسوجب این ماده که دارید اصلاحش می‌کنید وکیل در دفاع از متهم آزاد است. پناپراین، این عبارت را باید زد برای اینکه این توضیع واضح است. مسلم است که وکیل آزاد است، مسلم است که قاضی آزاد است، و یک چنین چیزی را من فکر می‌کنم که صحیح نیست که شما توی متن ماده پگذارید. در یکی از مواد دیگرش هم پیشنهاد شده بود که قاضی با درنظر گرفتن خدا و شاه و میهن در صدور راءی آزاد این را هم من ایراد کردم که اصلاً قضاوت ملازمه با آزادی دارد. آزادی در شاهن قاضی است. یعنی چه که در صدور راءی آزاد است. معلوم است که در صدور راءی آزاد است و اینها را نبایستی توی اصل ماده گذاشت.

سوال : آن افرادی که پشما می گفتند که شما این را مطرح نکنید معمولاً" از وکلاه دیگر پودند یا از دوستان.

آقای پهار : حتی در بین خود نمایندگان همان روزی هم که من پیشنهاد می کردم. یکی از دوستانم که عضو هیئت رئیسه هم بود و دیده بود این پیشنهاد من را. بهمن متذکر شد که فلاشی این مربوط به وزارت جنگ است. و شما نبایستی که راجح به این چور چیزها را پسگویی، فلاں گفتم آخر اگر چیز نبیست، موجه نبیست. حق با شماست ولی این موجه تشخیص داده شد. و از خود من دعوت کردند رفقتم توی کمیسیون دادرسی ارتش و توضیح پیشون دادم. و متقاعدشان کردم به اینکه نبایستی که اینها توی متن ماده پاشد. برای اینکه قاضی و وکیل هر دو آزاد هستند. اصلًا آزادی از خصوصیاتی است که وکیل در دفاع از متهم باید داشته باشد. یا قاضی در صدور راییش پایستی داشته باشد. گفتم به اینها که شما وقتی که یک زن را شوهر میدهید توی قانون نوشته که پموجب فلاں ماده قانون مدنی فلاں دختر را پعتقد ازدواج فلاں پسر در باید ولی حقوقی زوجیت را که چرثیاوش را توی متن ماده نمی نویسید که مرد وقتی که شوهر این شد چه حقوقی دارد و زن وقتی که به همسری این درآمد چه تکالیفی دارد. اگر این را می نویسید خوب این را هم بتوانید.

سوال : حالا بازتاب این نظر شما چطور بود.

آقای پهار : خیلی خوب بود. به دلیل اینکه وقتی که من اینها را رفقتم در دادرسی ارتش عنوان کردم. آنها هم آن ارتضیان هم حتی وحشت داشتند از اینکه این را بپرسند. چون اینها را گویا قبله" پعرض شاه می رسانندند. بعد پرمی داشتند می آوردند په مجلس. اینها چرءات اینکه پرونده پسگویند ما اینرا اشتباه کردیم. یا چنین اشتباهی را گرفتند نداشتند. در دو تا شرفیابی یکی رئیس مجلس دقیقاً یاد است که در یک سه شنبه‌ای بود که شرفیابی داشت. یکی از موادش را او رفته بود آنجا پعرض رسانده بود. که یک همچنین ایرادی کردند. یکی دیگر هم مرحوم هویدا در شرفیابی که باصلاح داشت گفته بود. و هر دو تا را گفته بودند. ایراد کاملاً" موجه است.

سوال : خود اعلیحضرت هم اشکالی نداشت از نظر ایشان که مجلس ایراداتی گرفته است.

آقای پهار : پله، نه. حالا صرفنظر از اینکه ایراداتی نداشت. ایشان استقبال کرده بود. بدلیل اینکه پذیرفته بود. که صحیح است. و چرا این دقت را قبله" نکردید. این ایراد را هرکس کرده صحیح است. حتی من یک چیز دیگری پشما پسگویم. بودند افرادی که می گفتند که این ایراد تو صرفنظر از این یک پرخورد دیگر دارد او اینست که اینها را قبله" ایشان دیدند و فرمودند پهای تصویب به مجلس. و تو در حقیقت داری ایراد به عمل ایشان می گیری. گفتم خوب پسر ممکن است اشتباه کند. سمت یا عنوان اجتماعی که دلیل پرایین نیست که آدم اشتباه نکند. ممکن است اشتباه کرده پاشد. و اگر کسی واقعًا علاقمند به این تمشکیلات باشد. بایستی که این نکات را متذکر پنود پنظر من اگر کسی متذکر شنود خیافت کرده.

سوال : چناب آقای بهار هیچ در حقیقت حدودی پود که پسگوید بعد از آن واقعاً حتی اگر مایل بودید و می توانستید دیگر مسائلی پاشد، که شما ثپاید درش دخالت می کردید. یا مجلس شایستی درش دخالت می کرد.

آقای بهار : من شخصاً "حدودیتی مطلق" پرای شخص خودم ندیدم یعنی هر وقت مواردی پیش آمد که من مصلحت میداشتم که این عنوان پشود. می رفتم و عنوان می کردم. و با صراحت می گفتم و پاسطه هائی که پاسطلاح کردیم تو صورت مذاکرات مجلس هست همه را من داشتم که متاسفانه ریختند همین مأمورین که پاسطلاح سپاه پاسداران سایر نهادهای مملکتی بعد از انقلاب ریختند و خیلی چیزها را پُرددند من چنله صورت مذاکرات مجلس را که یک چیزی نبودش که من تنها داشته باشم و نمیداشم هم اصلاً چرا پرداشتند.

سوال : مسائل انصباطی بین وکلا را. یعنی فرض کنید که چه کسی چه چیزی می گوید. اگر یکی یک خط خاصی را صحبت پسند و کلاه. آیا ایشرا هیئت رئیسه می کرد. یا رهبری هر حزبی در مجلس. یعنی فرض کنید اگر وکلا حزب مردم آیا یک انصباطی روی خطی داشتند یا عقائد شخیشان را می گفتند اگر انصباطی بود این را آقای ریاضی و هیئت رئیسه ایجاد می کرد یا فرض کنید روسا هیئت حزب مردم در مجلس.

آقای بهار : در این دوره در حقیقت حزب دیگری وجود نداشت اگر خاطرтан پاشد دیگر. همه عضو حزب رستاخیز پودند و پایستی که مطالبه که پنطرونمان میرسید پسگویند و پهیچونه آنجا فراکسیون چدگانه ای نبودش یعنی حزب چدگانه ای نبود.

سوال : آنوقت پسگویم شما اول مرتبه از طریق حزب مردم شایسته شدید.

آقای بهار : نه خیر، بعد حزب مردم بهم خورد. یعنی که حزب واحدی در مملکت تشکیل شد و همه عضو آن حزب پودند در حقیقت.

سوال : من میخواستم "من" از شما نظر پخواهم راجع به اصولاً" ریاست آقای ریاضی یا ... شما پویید وکیل ...

آقای بهار : پله.

سوال : و ریاست آقای معید بعنوان اصولاً" یعنی یک رائدمان کارشان در مجلس چطور پود بعنوان رئیس مجلس. و اصولاً" در دوره ریاست آنها چه فرتهایی در ریاست مجلس و در سیاست کلی مملکت ایجاد شد نظر شما را پیش می رسم.

آقای بهار : دوره ریاست مرحوم دکتر معید که چیزی طول نکشید، پرای ایشان در اراده بیهی چهارم دوره پیشست و چهارم بعنوان رئیس انتخاب شد و قبل از آن مرحوم ریاضی پود. من آنچه که راجع به

مرحوم ریاضی میتوانم عرض کنم اینست که ایشان مسلط بود. و حالا که آن مرحوم شده نباید واقعاً استقادی کرد ولی چون این را من در زمان حیات ایشان هم باشان شخصاً گفتم از تکرارش اپائی شدارم آن اینست که ایشان مجلس را مثلاً دلش میخواست مثل داشکده فنی اداره کند. مثل کلاس درس داشکده فنی اداره کند. که این دور از شاءن شما ندگان بود. و نبایستی به آن صورت می کردند ولی معهذا اگر وکیل خودش توانائی ایشرا داشت که ایشان را متقادع پسکند که آقا این رویه شما غلط است. ایشان می پذیرفت. بدليل اینکه من رقمم باشان همین حرف را زدم گفتم آقای ریاضی شما مجلس را با داشکده عوضی گرفتید و باید پسگذارید هرکس حرفش را می خواهد پیشنهاد بپزند، پیشنهاد، چرا شما میانعت می کنید کامی اوقات چرا موکول به چلسات بعد می کنید. پسگذارید حرفشان را پیشنهاد. و اگر کس دیگری هم با نظر او مخالف است او هم بپایید حرفش را پیشنهاد. ایشان پذیرفت. گفت پله راست می گوشید حتی یکی دو دفعه با افراد دیگری اصلاً پرخوردهای بدی پیش آمد پس که حال ایشان بهم خورد پس پیش همین ایراد را کرده بودند بعضی ها. ولی آنچه که من میدانم مسلط شده بود به خاطر اینکه ایشان حدود ۱۲ سال شاید یک چیزی پیشتر از ۱۲ سال مجلس را اداره کرده بود و کاملاً دیگر ورزیده شده بود. ولی مرحوم دکتر معید پیش از چندماه نبود.

سوال : ولی از نظر روایت پین آقای ریاضی و آن چیزی که دولت می خواست که مجلس پکذارند پخصوص در مورد مسئله آن چیزهایی که مطرح پشود مطرح نشود پیش بخواهد و پیش نشود در آن مورد نحوه عمل ایشان چطور بود.

آقای پهار : ببینید اصل اینها قابل کنترل نبود من تازه پنحضر اینکه پیگوییم که ایشان هم در رایله پا دولت پیش می گفتند که در فلان مورد کوتاه پیایند، در فلان مورد کوتاه نیایند. این اصل قابل کنترل نبود. پس ای اینکه دم دهان کسی را نمیشود گرفت. کمیسیون بودجه تشکیل میشود. بودجه هر وزارت خانه ای و هر سازمانی در داخل آن وزارت خانه بصورت جدا مطرح میشود تا کمیسیون بودجه هرکس هر حرفی داشت مخالف یا موافق حرفش را نمیزد.

سوال : چنان پهار شما توانی کمیسیون کشاورزی خودتان قبلاً در این مورد صحبت کردید آنچه را که از نظر شما مشکلات کشاورزی، مسائل کشاورزی، و نحوه عمل راجع به کشاورزی در ایران بود. اینها بطور کلی مطرح میشوند.

آقای پهار: بطور کلی کمتر اتفاق می افتاد که مطرح پشود. مسائل خاصی که می آمد بصورت لایحه در مجلس تصویب پشود. اگر پنجوی از اشخاص ارتباطی پیدا میکرد پا مسائل کلی. راجع پیش صحبت میکردند. ولی معمولاً راجع پهمان لایحه پخصوص و در چهارچوب همان لایحه پیش بخواهد و استقاد می شد. اهتدا در کمیسیون و بعد از اینکه کمیسیون متقادع میشند و تصویب می کرد در خود مجلس .

سوال : پس پنابراین، هیچ نظر کلی در مجلس نبود بصورت استقاد، یا حمایت از نظر کلی کشاورزی مملکت .

سوال : یعنی در مالهای آخر پیشتر شده بود.

آغازی پهار : پله، ما در سال ۶۵ یعنی پیکسار قبل از انقلاب محصول چغندر قند به پنج میلیون و دویست هزار تن رسیده بود.

سوال : از چقدر. یعنی از

آقای بهار : منظورتان از سطح هکتار در مسطح هکتار ...

سوال : منظورم که افزایش ...

آقای پهار : خیلی کم، الان بعد از اینکه دهمال از انقلاب گذشته هنوز به این مرز نرسیدند. در حالی که تعداد کارخانه‌ها همان تعدادی که بوده، بعضی‌ها ٹرفيت‌شان را اضافه کردند. و تعداد شههزار حلقه چاه در چهار پنج سال پیش می‌گفتند که اضافه پر چاههای قبلی چه بصورت قاچاقی، چه بصورت مجاز در سلاح مملکت اضافه شده می‌زدند. پیشتر از سه میلیون و پانصد هزار تن نشده. در حالی که مال ۵۶ ما پنج میلیون و دویست هزار تن چفتدر قند داشتیم از سی و چند تا کارخانه قند.

سوال : چناب آقای پهار من می خواستم بسوال کنم راجیع به نحوه رابطه وکلاه مجلس با حوزه هاشان چه بود، زیاد پود، چطور بود، رفت و آمد زیاد بود، یا وقتی که وکلاه می آمدند تهران کیاکان دیگر آنجا می

ماندند.

آقای پهار : اینها آقای نصر، مثل هر کار دیگری مربوط به آن شخص نماینده بود. من شخصاً هم به اعتبار اینکه خودم توان مشهد یک مقدار آنودگی داشتم از لحاظ کشاورزی هم من از نظر اینکه خودم را پیشتر مبعوث کشاورزهای خراسان می داشتم تا سایر طبقات، این رابطه را همیشه حفظ کرده بود و مرتب و قتی که می رفتم به مشهد توان خانه من اقلاً از صبح تا شب شاید صدرا رومتائی می آمدند و مشکلاتشان را می گفتند و من هم در جذب توائی را که تفویض شده بود به نماینده‌ها از لحاظ صرف یک پوچه اختصاصی معی می کرد که تقاضاهایشان را پرآورده کشم.

سوال : و بعنوان نماینده مجلس شما هیچ شفودی داشتید روی فرض کنید استانداری یا شهرداریهای محل، اگر کسی پشما شکایت می کرد پتوائید رفع کنید.

آقای پهار : بله، آنهم باز کاملاً مربوط می شد به شخصیت خودنماینده. ببینید اگر کسی به اعتبار صرفاً نماینده‌گی می خواست بپرورد اعمال شفود بکند نه. حتی می توانم پهتان پکویم وقتی می رفت پکوید یک مطلبی را یا یک موضوعی را عنوان پکند باصلان عامیانه تحويلش که نمی گرفتند همچنانچه، بلکه یک مقداری هم پوش می گفتند که آقا مثلاً شما در فلان مورد ما خودمان وظیفه‌مان را انجام می دهیم شما چکار په این کار مثلاً دارید. ولی اگر کسی به اعتبار نماینده‌گی توانها نمی رفت چنین حرفي بزند که من فکر می کنم چنین، این دسته پودم می پذیرفتند حرفم را، چون من قبل از اینکه نماینده بشوم دبیر سندیکای چندرکاران خراسان بودم، عنوان هیئت مدیره‌اش پودم، با کارخانجات تند ارتباط خیلی نزدیکی داشتم. در دو تا کارخانه قند خودم قرارداد داشتم و بین پنج تا هیجده هزار تن من اتفاق افتاده چندر در سال تولید کردم خودم شخصاً. اینکه این رابطه را با دو تا کارخانجاتی که داشتم می توانستم اشخاصی که پیمانکار آن کارخانه هستند لائق تقاضاهایشان به رئیس کارخانه، به اولیاء کارخانه، پرسانم و از ایشان خواهش کنم که کار اینها را انجام بدهند.

سوال : حالا چناب آقای پهار برویم سریک مسئله دیگری من می خواستم شما فرمودید که آشنایی داشتید با مرحوم علی شریعتی، می خواستم از شما سوال کنم آشنایی چطور پیش آمد و نظرتان راجع به ایشان چه پود چه خاطراتی از ایشان داشتید.

آقای پهار : مرحوم شریعتی اولاً پدر ایشان هم معلم من بود در دهستان. هم ناظم همان مدرسه بود. البته ایشان ابتدا خدمتشان در فرهنگ بود و منتقل شده بودند یعنی تازه از سوزوار و مزینان که منطق الرءاس ایشان بود آمده بودند به مشهد، اینکه در ارتباط با پدرشان مرحوم شیخ محمد تقی شریعتی است ولی علی شریعتی بعد از اینکه به شمر رسید و تحصیلات ابتدائیش را کرد و متوجه‌اش را کرد آموزگار شد در فرهنگ مشهد، پخاطر اینکه پدرشان هم فرهنگی بود این کار را خوبی ماده برایشان انجام داده آموزگار شد و ضمن اینکه آنجا تدریس می کرد توان دهستانها تحصیلات داشتگاهیش را هم گذراند. آشنایی من بیشتر از این چیز شد که ایشان می آمد با روزنامه یومیه خراسان که صاحب امتیازش پسرعموی پدر من هست و دنباله کار پدر خود ما را گرفته بود چون آن چاپخانه، آن تشکیلات، اصلاً مال پدر من بود که به

پسرب عموهایش فروخت در آنجا می آمد و همسکاری می کرد پا روزشامه و مقالاتی می نوشت و مطالبی می نوشت ما باهم آشنا شدیم و این آشنائی یک خورده باصطلاح موجب شد که پیشتر از گذشته باهم رابطه پیدا کنیم. پنهانتر من نویسنده خوبی بود و بقول خیلی از صاحبنظران می گفتند که اصولاً "در نویسنده" و سخن گفتن ساحر است و واقعاً هم همینطور بود. من یادم است که ما در سفری که به مکه مشرف شده بودیم با کاروان حسینیه ارشاد من رفته بودم که خیلی کمان در آن کاروان پا آن کاروان آمده بودند از اولیاء مملکت در همان زمان و این آقای دکتر شریعتی در چلوات متعدد چه در مدینه چه در نجاتی کرد. راجع به مسائل مذهبی بعضی چیزها مرپود به چنگها و غزواتی که پیغمیر کرده بود حتی در نجاتی که این چنگها اتفاق افتاده بود، می رفتیم توضیحاتی ایشان میداد مطالبی می گفت و در آن سخنراشیها طوری بودش که پهلوی اینکه اعلام می شد روز پیشش یا در همان چلمهای که سخنراشی تمام میشد که دنباله این سخنراشی فردا چه ساعتی است دیگر آن مالن و آن محل سخنراشی روی زمینش، روی صندلیهایش، فلان این حرفاها از جمعیت پُر میشد و همه می نشستند پی صبرانه منتظر این بودند که ایشان پیاید صحبت پکند. حتی من یادم است که ما در یکی از همین سخنراشیها که ایشان داشت می کرد. متولی مسجدالنبوی که برادر زاده پادشاه وقت عربستان سعودی بود آمد توی این چلمهای که ایشان داشت سخنراشی می کرد.

سوال : فارسی سخنراشی می کرد.

آقای پهار : پله، پله، پنا پدعوت مسئول چیز، مسئول کاروان حسینیه ارشاد که این آقای دکتر میشاصی بود که بعداز انقلاب وزیر املاعات شد. پدعوت او آمد آنجا و چون بین آقایان کس دیگری اشگلیسی شمی داشت خوب با آن آقای متولی مسجدالنبوی تحسیلاتش را در کمپریخ کرده بود آورده بپهلوی من شنایند که خیلی احتمام غربت شکن و اکر مطلبی هم دلش پخواهد پنهاند من پرایش پتوانم ترجمه پکنم. آمد آنجا و ما از این خواهش کردیم که اگر ممکن است در ساعتی که مردم پرای زیارت شمی آیند توی مسجدالنبوی و کسی نیست آنجا پما اجازه پده که ما بتوانیم بیانیم آنجا را بپیشیم. چون این کار در مشهد و حرم حضرت رضا می شد شیها موقعی که می خواستند پرونده تنظیف پکند چاروب کشند حرم مطهر حضرت رضا را. ما بعضی از مهمنهای که می آمدند اجازه می گرفتیم و می پردیم اینها را همچرا به ایشان نشان می دادیم خیلی دقیق اینجا مثلًا" فرض پفرمائید دارالضیافه است اینجا، دارالسعاده است اینجا، دارالذکر است. به این صورت در آنجا هم دل مان می خواست که بپیشیم پیغمیر در کجا مثلًا" موعله می کرد در کجا ما مورین سیاسی و ما مورین کشورهای دیگر را بحضور می پذیرفت اینها دل ما می خواست کنچکاو بودیم که پدانیم این بود که من خواهش کردم از آن آقای متولی که اگر ممکن است یک چنین فرصتی را پما پنهانیم. ایشان هم گفت خیلی خوب و اجازه داد که چند نفری را هم پهمانه خودمان بپریم. ما چند نفر از مهمنهای که علاقمند بودند آوردیم و ضمناً" به دکتر شریعتی هم گفتیم که ما همچین اجازه‌ای گرفتیم شما هم بپیشید که پتوانیم در محل آن توضیحات را هم پرای همه ما پدهید. و آمد و این توضیحات را خیلی دقیق پرای همه داد. که خیلی برای کسانی که مستمع بودند آنجا و شنوده بودند آنجا فوق العاده جالب بود.

سوال : ایشان روی پرسیه دولت رفتند اروپا.

آقای پهار : پله، ایشان از بهترین شاگردان دانشکده ادبیات بود.

سوال : یعنی لیسانس را در دانشکده ادبیات مشهد گرفت.

آقای پهار : لیسانس را در دانشکده ادبیات مشهد گرفت. و بعد از اینکه لیسانسیه شد با پورس دولتی رفته به فرانسه و تحصیلاتش را آغاز نمایم کرد.

سوال : آنوقت این یک مقدار عقاید چپ که در تفکر ایشان بود بعضی ها می گویند که این را در اروپا کسب کرد، بعضی ها می گویند یک مقدار سوابق خانوادگی هم املا "داشت که پدرشان از طرفداران مصدق بودند و یک مقداری مخالف دستگاه بوده شما اطلاع خاصی در این مورد دارید.

آقای پهار : هیچ وقت مرحوم علی شریعتی نه متهم به چپ گردش شد. و نه هیچ وقت افکار چپی داشت. ببینید پایه و مبنای معتقدات اسلامی یک مقداری بی شامت به آنچه که مارکس و سایر طرفداران این مکتب می گویند نیستش.

سوال : دوباره پرسیدم که مباحثی که پس از مرحوم علی شریعتی میگردد. مسئله استخدامش در دانشگاه فردوسی است و بعداً آمدنش به تهران بعضی ها معتقدند ابتدا بساکن دولت مخالفت کرد با استادی ایشان در دانشگاه فردوسی و بعد ایشان آمدند به تهران و رفتند در حسنه ایشان ارشاد شما در این مورد هم آیا چیزی میدانید.

آقای پهار : ایشان در دانشکده ادبیات که بود خیلی محیوب دانشجویان بود و شما میدانید در هر دوره و زمانی انتقاد و ایراد گیری از زمامداران و اولیاء دولت خریدار دارد. مردم هر کسی که با یک مقی در میافتد خوششان میاید. دکتر شریعتی هم در سخنرانیها چیز خاصی هیچ وقت نمیگفت. سخنرانیها یا شست و چهت پخصوصی که کسی را پخواهد هدف قرار بدهد نداشت. ولی آنچه که از مجموع طالبیش مستفاد میشد مخالفت با رژیم سر کار بود. این بود که دانشجویان گرایش داشتند، علاقمند بودند، می رفتند و به صحبتش گوش می کردند و منع دولت از سخنرانیها دکتر شریعتی یا هر کس دیگری او را هزار گشتوش میکنند و بیشتر پدورش مردم جمیع میشوند. من یک خاطره ای بیام آمد اگر که شنیداش فرستش باشد پرایتان پکویم. یکی از دوستان خیلی صمیمی ما که سالها چون آن افسران فراری بشوروی بود رفته بود آنچه، یک خاطره ای را پرای ما تعریف می کرد، این میتواند پرایتان پهترین شموه پاشد، وقتی یک کسی را که پیش مخالفت پکنید، یعنی دولت مخالفت پکند، پخواهد چلویش را پکنید، خود پس از چطور پزرگ می شود. ایشان می گفت وقتی که ما فرار کردیم رفتیم به خاک شوروی یک کسی هم پوشن که در آذربایجان. ما همین مرجع تقلیدی نبودش که ما پتوانیم او را هم پکشیم پطرف خودمان که بوسیله او چواب مسلمانه ای که آمدند به حزب شده یا توی فرقه دمکرات چواب آنها را لاقل بدهد. می گفت یک کسی را، یک آخوندی را آوردیم آنجا پیش گفتیم تو پیا یکی از آن چیزهای خیلی پائین. که بعدما من دلیلنا" بیام است این خاطره را در مجله خواندنیها خودش نوشت با اهتمام. ایشان تعریف می کرد، می گفت که اسمش ملا تربانعلی بود، وقتی که ما رفتیم به شوروی در آن شهری که بودیم، الان دقیقاً آن شهرش بیام

ثیست، این مسلمانها وقتی که دیدند این عمامه سرش هست و مکلاً نیست، فهمیدند که این روحانی است، هی
نمی‌آندند پخانه این و از این سوال می‌کردند راجع به عقد زنشان، راجع به ازدواجشان، راجع به مسائل
مذهبیشان، آن مسلمانهایی که در آن منطقه بودند می‌گفتند که مقامات شوری خواستندش پیش گفتن که
دیگر کسی را توانی خانه‌ای راه نمیدهد. وقتی دیدند این یک مرچعی شده هی میروند خانه‌اش . گفت آقا
من که تصمیری ندارم بمردم پیگوئید نیایند من که از راه رسیدم با کسی آشناش نداشتمن. گفتند همین که
همست اگر که دو مرتبه اینها ببایند دور ور تو و فلان اینها ترا ما از اینجا تبعیدت می‌کنیم. نتوانست
چلوی مردم را بگیرد . و مردم همینطور متوجه آمدند شاچار شدند اینها تبعیدش کردند پیک شهر دیگر،
وقتی که فرستادندش پیک شهر دیگر، و مدتها هم شکهش داشتند و بعد فرستادند پیک شهر دیگر و مردم این
را فهمیدند ایندفعه پیشتر پیش مراجعت کردند .

سؤال : آنوقت شما خاطرтан هست چطور شد. دکتر شریعتی به حسینیه ارشاد رفت . به این معنی که
جای دیگری نرفت چرا حسینیه ارشاد آیا مشلا" آنجا دعوتش کردند.

آقای پهار : آخر یک زیر پنای مذهبی در این خانواده وجود داشت. مرحوم آشیخ محمدتقی شریعتی
تاءلیفاتی دارد راجع به وحی و ثبوت این حرفا تاءلیفاتی دارد و اینها در مشهد هم یک کانونی داشتند
پنام کانون" شهر حقایق اسلامی " که آقای دکتر شریعتی و پدرش عضو آن کانون و از بنیانگذاران آن
کانون نشر حقایق اسلامی بودند و آنجا یک سالن بزرگی داشتند. در آن سالن پرای اشخاصی که می‌رفتند
آنجا سخنرانیهای ترتیب می‌دادند و مسائل مذهبی را در آنجا عنوان می‌کردند. نه که این مسائل
مذهبی وقتی که من اسم می‌برم منظورم چیزها ثیمت بصورت وعظ و فلان این حرفا نیست که پیگوئند شما
مشلا" مستحبات چه هست، واجبات چه هست، شیاز میت چه هست . و این حرفا نه خیر، مسائل کلی
حکومت اسلامی آنجا مطرح می‌شد صحبت می‌کردند. ولی تا موقعی که چلوی آقای دکتر شریعتی را شگرفته
بودند یا موجبات تبعیدش را به ازان فراهم نکرده بودند یا در تهران پیش اینکه بروند در داشکده درس
پنهان کار اداری پیش محل نکرده بودند. به این صورتی که چلوه کرد در این اوآخر به این صورت
شهرت نداشت. ولی مخالفت رژیم و چلوگیری از سخنرانیهای دکتر شریعتی یا هر کدام از این اشخاص
دیگر پرایش کمب و چاهت کرد.

سؤال : یعنی حتی مهمتر بود از آن سحر کلامش .

آقای پهار : پهراحال یک عامل فوق العاده موثری بود در شهرت ایشان.

سؤال : و آنوقت این آقای میناچی و اینها بودند که دعوتش کردند از مشهد به حسینیه ارشاد.

آقای پهار : پله، وقتی که آمد به تهران، نه خیر پیشید افرادی بودند که مشهدی بودند ولی با حسینیه
ارشاد ارتباط داشتند. آنها دکتر شریعتی را می‌شناختند پدرش را هم می‌شناختند. وقتی دیدند که این
در مشهد این چریان پیش آمده پرایش دعوتش کردند که بباید در حسینیه ارشاد چند تا سخنرانی پیکند
راجح به این چور مسائل حکومت اسلامی این حرفا. من چمله مرحوم مطهری که زیاد هم موافق با عقاید

دکتر شریعتی نبود پهیچونه موافق زیاد با.....

سوال : با علماء زیاد نبود.

آقای پهار : پله. با عقاید دکتر شریعتی زیاد موافق نبود. آن علماء علت مخالفت‌شان با دکتر شریعتی یک مسئله پنهان‌خصوص بود. ایشان در چند تا سخنرانیش تجلیل کرده بود از خدماتی که عمر به عالم اسلام کرده بود و به این مناسبت علماء شیعه در ایران یک مقداری با او مخالف شدند.

سوال : میگویند در مشهد هم حتی سر آن کتاب فاطمه، فاطمه است آیت الله میلانی تکفیر کرده آقای شریعتی را اصولاً روایت ایشان آنجا با علماء چطور بود.

آقای پهار : منحصراً رتجشی که علماء پیدا کرده بودند از مرحوم شریعتی منحصراً مربوط به این مسئله است که خدمت شما عرض کردم.

سوال : آنوقت ایشان البته همه میدانند که در ایران خیلی بین داشتجویان، طبقه روشنه‌کر که یک مقدار تجایلات مذهبی داشتند خیلی محیوب بودند. شما می‌پیشید مثلاً که روایت ایشان با بازار طبقه‌ای که پسدها خیلی پیشتر به علماء و خمینی چسبیده رابطه شان با دکتر شریعتی چطور بود.

آقای پهار : در تهران یا در مشهد.

سوال : در هر کدام یعنی ایشان فرض کنید با افراد متمكن بازار افراد ...

آقای پهار : آنها یکیکه متمكن و مذهبی بودند. یک عدد شان در حسینیه ارشاد سپیم و شریک بودند یعنی سرمایه گزاری کرده بودند برای ایجاد آن پناه مثل همایون.

سوال : رابطه بازار با عقاید و افکار، سخنرانیها و فعالیت‌های دکتر شریعتی صحبت می‌فرمودید خواهش می‌کنم ادامه پذیرید.

آقای پهار : مرحوم دکتر شریعتی طوری نبودش که با بازار پهیچونه ارتباطی نداشته باشد. بحاظطر ایشان اینها در مشهد همان کانون نشر حقایق اسلامی را که داشتند بیشتر اعنمایش از بازاریهای خیلی موجه و متدين مشهد بودند. با آنها سر و کار داشتند هم به اعتبار پدرش و هم به اعتبار خودش و تهران هم و توتی که در حسینیه ارشاد آمد. اصلاً حسینیه ارشاد با سرمایه گزاری بازاریها داشت می‌کشت. بازاریها بودند که پول داده بودند آن ساختمان عظیم را پرپا کرده بودند. و درست کرده بودند. در همان سفر مکه که خدمتستان عرض کرد. خود من شاهد و ناظر بودم. که دو شفر از متمکنین که توی همان کاروان بودند و تحت تأثیر همان سخنرانیهایی که آن چند وقت شنیدند یک مبلغ خیلی خیلی منگشت بالائی در آن زمان دادند برای حسینیه ارشاد. که این فقید و فقید مرهون مساعی همان سخنرانیهای دکتر شریعتی در آن

جلسات پود که اینها را تحت تأثیر قرار داد و همچین پولی را دادند. اینطور با بازاریها کاملاً "ارتباط داشت.

سؤال : شما هیچ شئویاتی پیرامون مرگ ایشان، سالهای آخرشان دارید. سوالات بسیاری راجب به فوت ایشان هست.

آقای پهار : من اطلاع خاصی در این زمینه ندارم که ایشان مسموم شده یا اینکه به مرگ طبیعی فوت کرده. ولی یک چیز برای من مسلم است و آن اینست که آقای دکتر شریعتی فوق العاده در کشیدن میگار افراد میکرد. پاوریکه اصل" این انگشتهاش زرد شده بود. و ما نه من تنها، خیلی کسان دیگر هم همیشه ایشان را پرخنجر میاشند که اینقدر میگار نکشد. حیف است، سینهتان را خراب می کنید، داشما" سرفه میکرد. داشما" می نالید و از سلامت کامل از این چهت پخصوص هم پرخوردار نبود. ولی من تا چانی که شخصما" میداشم و پدر ایشان را هم یک آدم خیلی موجهی میداشم هیچوقت نشیدم که مدعی پاشند که ایشان کشته شده.

سؤال : شما همچین فرمودید که خانواده رجوی را از قدیم الایام می شناختید و مسعود رجوی را از پچگی می شناختید می توانید یک شرحی از خصوصیات اخلاقی و ذکری ...

آقای پهار : بله، این خانواده رجوی. پدر ایشان در عراق پژرگ شده در بین النهرین پژرگ شده، مادر ایشان اهل پخارا است. پدرش کارمند اداره ثبت بود. جزو شایندگان امور ثبتی بود و مدتها رئیس ثبت طبس بود، مدتها در سبزوار بود و این پچه‌ها یا در طبس یا در سبزوار عموماً متولد شدند. من با پرادر پژرگتر ایشان که بنام کاظم رجوی است. که همان اوائل انقلاب آقای دکتر منجانی ایشان را پیشتر شاینه ایران در سازمان ملل معرفی کردند. در داشکده حقوق همکلام و همدرس بودم. و مدتها هم حتی با خود همان آقای کاظم رجوی پیش پدرش فقه و اصولی را که در داشکده حقوق درس می دادند. با هم دیگر پیش پدرش می رفتیم، و اگر اشکالی داشتیم از ایشان می پرسیدیم.

سؤال : پدرش معمم بود.

آقای پهار : نه خیر، نه خیر. پدرش عرض کردم کارمند اداره ثبت بود. ولی چون پژرگ شده عراق و بین النهرین به اصطلاح بود. به عربی خیلی وارد و مسلط بود، و می توانست که این مشکلاتی را که ما داشتیم آن زمان چواب پکوید. تمام پچه‌های این خانواده از استعداد عجیبی پرخوردار بودند. همان آقای کاظم رجوی از همدوره‌ها و همکلاسیای شریعتی بود و با همیگر همان موقعی که آموزگار شده بودند. باز باهم این رابطه و صمیمیت را داشتند.

سؤال : پس میشود یعنی نتیجه گیری کرد که در حقیقت مسعود رجوی از پچگی تمام و تحت تأثیر عقاید شریعتی بود.

آقای پهار : مسعود رچوی آن موقع پچه بود. تفاوت ستش با کائتم خیلی زیاد است بین کائتم و مسعود یک پسرادر دیگری هست بنام صالح رچوی که پژشک. آنهم تمام دوره تحصیلش شاگرد اول بود. در کنشگور دانشکده پژوهشی تهران قبول شد. تا سال چهارم هم آنجا خواند. بعد آمد از فرمانی پور من باز آمد پفرانسه، و آنجا تحصیلاتش را ادامه داد. بعد هم در همانجا ماند. ولی پهلویان، آنچه که توی خانه مطلع میشود پوسیله پسرادرهای پژوهشگران، پسرادرهای کوچکتر عموماً" دنباله رو مستند و ممکن است که آن عقاید آن یک چنین اشری در مسعود گذشته باشد. ولی شخص مسعود هم بسیار با استعداد بود. مدیر مدرسه دو تا پسر من. مدتها هم مدیر مدرسه ای بود که همین آقای مسعود رچوی آنجا شاگرد بود. و هم قبیل از ائمه ادب و هم بعد از ائمه ادب که البته زیادتر ایشان را می دیدم مرتب می دیدم، آن مدیر مدرسه را، از پهلویان مربی های استان خراسان بود و شاگردان بسیار خوبی تربیت کرده و همیشه مدیر دبیرستانهای ثامن مشهد بود. ایشان تعریف می کرد که فوق العاده بچه با استعدادی است. خود من هم جملات خیلی زیادی مسعود را دیدم و حتی یک وقتی توی تابستان برای اینکه یک کاری پنهان داده بشد. چند روزی می آمد پمنزل ما که یک خورده کار با ماثین تحریر انگلیسی را یاد پیگیرد. که پتوانیم یک کار موقعی توی تابستان پنهان پنهانیم. خیلی پسر با استعداد و باهوش بود و همه افراد خانواده این چوری پویاند. اینکه این توهم باصطلاح پیش آمده که این ممکن است تحت تاثیر شریعتی این باصطلاح گرامیش چپی بودن را پیدا کرده باشد، این درست نیست. برای اینکه در خانواده ایشان پسرداریهای رچوی عموماً" این افکار را داشتند.

سوال : اینها کی ها بودند.

آقای پهار : فیوضی ها، مهندس فیوضی، دکتر فیوضی فلان که البته پعداً" دیگر ندارد. آنها هم از شاگردهای خیلی خیلی درمن خوان خوبی بودند که بعد از اینکه مهندس شدند، پژوهش کردند، و توی اجتماع کارشن گرفت دیگر...

سوال : باصطلاح آنها سنهان خیلی بالاتر از...

آقای پهار : پله، پله، دیگر دنباله این حرفها شرفتند.

سوال : آنوقت پس از مشهد رچوی کجا دانشگاه رفت.

آقای پهار : من تا موقعی که دبیرستان بود. این رابطه را داشتم ولی بعد که به دانشگاه رفت مسعود من دیگر ازش خبری ندارم. این دو تا پژوهشگران را میداشم که برایتان گفتتم کائتم دیپلمش را در مشهد گرفت و بعد هم دانشکده حقوق خواند در رشته قضائی لیسانس شد. بعد رفت او هم پفرانسه. به او هم یک مقداری مرحوم دکتر مید فخر الدین شادمان آن زمان نایب التولیه آستان قدس بود کمک کرد برای اینکه پرورد په فرانسه درسش را پخواند.

سوال : آنوقت پس تا زمانی که شما رچوی را می شناختید در دبیرستان بود. آیا فعالیت سیاسی داشت شما چیزی درمی دیدید.

آقای پهار : نه. من تا آن موقع

سوال : بهنوان داشتگی ...

آقای پهار : من در آن موقع چیزی نه شنیدم. و نه دیدم. ولی تمیتواند شداسته باشد. قاعده "زیر بنا" فکریش بله، زیر بنا فکریش از همان دبیرستان پایه گذاری شده بعد رفته پدانشگاه.

سوال : خوب وضعیت خانوادگی اینها چطور بود.

آقای پهار : اینها فوق العاده وضع مالیشان ناجور بود. برای اینکه یک کارمند اداره شیخ آدم درست و صحیح العمل بود. کاملاً از زندگیش این مسئله شخص بوده یعنی پیشتر می خورد. یک آدمی بودش که با حقوقی که از اداره شیخ می گرفت زندگی می کرد. و تا پسرو و یک دختر داشت. پنهانراپن هزینه زندگی اینها برای او خیلی خیلی مشکل بود. و بهمین چهت هم کاظم پیغمبَر اینکه دیپلمش را گرفته بود رفته بود آموزگار شده بود. که یک خودره پتواند به هزینه زندگی کمک بکند. ولی خیلی پچه های درس خوان و با استعداد و چیز فهم و خوبی پوئند تا موقعی که من این رابطه را داشتم. ولی زندگیشان را در نهایت باصطلاح صرفه جویی هم گذرانده بودند وقتی که اینها یک زمینی از آستان قدس اجاره کرده بودند و خانه ماخته بودند یک دانه فرش توی خانه این ما نبود. یکدانه حتی نبود. یک قالیچه حتی نبود. من شودم شخصاً" دیدم که توی بعضی از اطاقها که داشتند اینها پتوهای سرپا زی را انداخته بودند. و خیلی خیلی با عزت نفس زندگیشان را گذراندند تا پچه های تحصیلاتشان را تمام کردند. پدرشان هم بعداز اینکه پازشسته شد رفت آن امتحان سردفتری را داد. و سردفتر شد در همان مشهد و یک دفترخانه ای را اداره میکرد بعد از بازشستگی .

سوال : شما همچین فرمودید مسابقه ای با پرادران احمدزاده داشتید.

آقای پهار : بله، آنها را هم شود من داشتم هم پرادر بعد از خودم با کاظم همکلاس بود. کاظم احمدزاده کوچکترین پرادر احمدزاده ها است در حقیقت. پرادر وسیلیشان که هاشم احمدزاده پاشید همدوره یکی از عمده های من بود. آقای مهندس پهار و پژوهشگرین پرادرشان طاهر احمدزاده بود. که در چریان انقلاب دیگر فکر می کنم همه چیز را راجع پیش شنیده باشید. استادان خراسان شد و بعد هم با تهام همکاری با مجاهدین گرفتند انداحتندش به زندان. اینها، اصل اینها افغانی و هراتی است. اصلاً" اینها فامیلیشان دنباله امش هست احمدزاده هروی، احمدزاده تنها نیست. اینها پسرهای حاج محمود هراتی هستند در حقیقت و وضع مالیشان خوب است. یک ملک خیلی خوبی را در شزدیکی شهر مشهد دارند که الان اراضیش دیگر پسورد متبری خرید و فروش می شود واقع در محدود شهر مشهد است . پهترین گاوداری مدن را آقای هاشم احمدزاده پرادر وسطی دارد می چوست هم کار دولتی نگرفته بود، آن آقای هاشم احمدزاده.

سوال : تماس اینها با مجاهدین از کجا شروع شد.

آقای پهار : اینها بطور قطع مسلم آقای هاشم احمدزاده، کاظم احمدزاده با هیجع حزب و دسته و چیزی رابطه‌ای نداشتند و این آقای طاهر آقا را من از طریق این رئیسم فعلی یک چنین چیزی را فهمیدم یعنی اطلاع پیدا کردم. و با تایاوری این را تلقی می‌کنم. ثمی توافق قبول کنم که ایشان با مجاهدین ارتباط داشته. برای اینکه عضو کانون شور حقایق اسلامی بود. عضو موثر آن کانون بود. خیلی آدم زحمتکش، خیلی آدم باصلاح علاقمند به مملکت، علاقمند به طبقات پائین، و این اتهام را برای من پذیرفتش فوق العاده شقیل، فوق العاده سخت است که پژوهیم این را. و خیلی خانواده یک دنده‌ای هستند خیلی یک دنده هستند. حتی این آقای احمدزاده مسکونیتیش در دادگاه نظامی زیاد نبود. گرچه حالا سازمان اندازه‌اش که بود من پهیچوچه صحیح نمیدانستم برای اینکه عکس خمینی را "مشلا" توان خانه ایشان پیدا کرده بودند محکومش کرده بودند در دادگاه نظامی به چهار سال یا دو سال حبس ابتداء بعد که تقاضای تجدید نظر کرد، کردنش ده سال، و این پهیچوچه بنتظر من درست و صحیح نبود مدتی در آن زمان دو دفعه و سه دفعه بزندان افتاد. زن اولش که مادر آن پیشه‌ایش باشد کورشد، دو تا پسرش مجید و مسعود اعدام شدند در رابطه با همین فعالیتهای ...

سؤال : ولی آنها آن پسرهایش عضو سازمان مجاهدین بودند.

آقای پهار : توان سازمان مجاهدین نبودند آنها هم مثل اینکه فعالیتهای اصولاً چیزی داشتند.

سؤال : فدائی بودند.

آقای پهار : بله، آنچه که من شنیدم آنها جزو مجاهدین تا جایی که من یاد می‌آید جزو مجاهدین هیچوقت اسم آنها را من نشنیدم.

سؤال : شما خاطره‌ای از دیگر افراد سیاسی چند ساله اخیر دارید. مشلاً دکتر پقائی، افرادی که توان مجلس بودند.

آقای پهار : من به اعتبار اینکه پدرم یک چند سالی یعنی از ابتدائی که مصدق نخست وزیر شده بود پدر من رئیس دفتر نخست وزیری بود.

سؤال : از دفتر مرسوم مصدق.

آقای پهار : بله، رئیس دفتر مرحوم مصدق بود. البته با رعایت همه اصول چون رئیس دفتر نخست وزیر را هم طبق فرمان باصلاح منسوبش می‌کردند. که نخست وزیر تقاضا می‌کرد و وزارت درپار یک فرمانی صادر می‌کرد مثل سایر وزراء، معاویین وزارت‌خانه‌ها، اینطور. به اعتبار این شرکتی دار و دسته‌های مختلف را پاماشان ارتباط داشتم. چه آنهاش را که عضو چپه ملی بودند به این اعتبار چه سایر دستیجات په اعتبار وضعی که خودم پیدا کرده بودم توان چامعه. آقای دکتر پقائی را هم خیلی خوب می‌شناسم تا همین اوآخر هم ایشان را می‌دیدم و همیگر را ملاقات می‌کردیم صحبت می‌کردیم، بحث می‌کردیم این

حرفها، خاطره بخصوصی که پخواهم خدمتستان عرض کشم اینست که ما همیشه از اینکه اطراحیانی که دور و ور شاه هستند آدمهای یا پا حسن نیتی نیستند. یا واقعاً حسن نیت دارند. ولی پیشتر از این شورشان نمی رسیده همیشه پبحث می کردیم. من حالا در این رابطه فقط یکیش را خیلی زیاد است. برای اینکه وقت شما کافی نیستش که همش بحروفهای من تنها گوش پدهید. اشخاص دیگری هستند خیلی صاحبنظر، خیلی مطلع، خیلی واقع از چریکاشتی که در دوران گذشته باصطلاح بخاطر دارند. من مثلًا همین ارشدید از هماری را که سالها در سمت ریاست ستاد ارتش شکوه داشته بودند. و بعد هم حکم نخست وزیری بهش دادند. ایشان را من از موقعیکه فرماده تیپ بود در سبزوار می شناختم و دیگر بعد از اینکه آمده بود به تهران دیگر من ایشان را ندیدم. چنان اینکه از خارج تولی روژنامه‌ها می خواندم که شده رئیس ستاد ارتش. تا موقعی که نخست وزیر شد. موقعی که نخست وزیر شد. ایشان پوسیله یکی از دوستان من که در همان کابینه وزیر شد. وزیر بود. از من خواست که پروم به سرانش. پروم پیش ایشان. من با اینکه برای آن دوستم خیلی هم ارزش قائل خیلی هم پوش علاقمند هستم. گفتم که اینکه درست نیست که من پروم آنجاما بگوییم. که شما گفتید که ایشان با من کار دارد. اگر کار دارد خودش بگوید دیگر یا به مجلس تلفن کند. پهراحال تلفن کرد ایشان که خود آقای ازهاری تلفن کرد که من فردا فلان ساعت متنظر شما هستم. علت اینکه من چنینیات را برای شما می گویم برای اینست که پدانید چطوری می گذشته کار. صبح آن روزی که قرار گذاشته بودیم من رفتم به نخست وزیری که آقای ازهاری را ساعت مقرر ملاقات کشم. هنوز ایشان را می اعتقاد هم از مجلس شگرفته بودند. وقتی رفتم آنجا دم در سرهنگی که آزادان ایشان بود در را باز کرد همچین که من خواستم پروم تولی اطاق پمن گفتش که آقای پهار معنی کنید که مطالبات را زود تمام کنید برای اینکه چنان آقای نخست وزیر وقتیان ضيق است. من همانجا که خیلی بیوش در گوش من گفت بلند گفتم که من کاری ندارم به آقای نخست وزیر. ایشان خواستند که من بیایم به ایشان بگویید که حرثهای را زودتر تمام کنند. آقای ازهاری به ایشان گفت که در را شما پیشانید تا من دیگر شخواستم در را باز نکنید و تلفن ها را وصل نکنید. من آمد نشتم بعد از سلام و علیک ایشان پشت میز نخست وزیری نشست و گفت که فلاشی میدانید که به این سمت انتخاب شدم و حالا باید کار کشم و این در این شرایط و اینها خیلی کار کردن مشکل است. و دلم میخواهد که شما اگر پتوانید پمن کمال کنید. گفتم که آقای ازهاری از ما که برای شما کمکی ساخته نیست. شما خودتان پایستی وقتی که به این سمت شما را معرفی کردند به مجلس. پایستی که می گفتید که من شمی توائم یا این کار نخست است. بمحض اینکه من این را به ایشان گفتم گفت که فلاشی من سرپازم، وقتی که پمن یک دستوری پدد مأموری ثاچار از اطاعت هستم دیگر شمی توائم بگوییم که نه من این کار را شمی کنم. و زد به گریه در تمام مدتی که من آنجا بودم این آن چنان گریهای می کرد درست مثل یک پچهای که از مادرش دور افتاده باشد.

سوال : چه کردید.

آقای پهار : بصورت حق حق گریه می کرد.

سوال : ولی برای چه.

آقای پهار : حالا عرض می کشم. بعد گفتم که آخر تیمسار چرا گریه می کنی چرا اینطور. گفت آخر